

# [Afghanistan Digital Library](#)

adl0180

<http://hdl.handle.net/2333.1/k98sf7sf>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, [dlts@nyu.edu](mailto:dlts@nyu.edu)

بـ کـلـیـلـهـ بـ  
عـشـقـ  
کـلـیـلـهـ کـلـیـلـهـ

نشریات مجلس تایف پینتو  
کتاب دوم

خود آموز

یا

معلم پستو

در عصر سعادت خضر غلیچه هرث بوا بخت محمد ظاہر شاه، به امر و بدست  
دوج سردار اعلیٰ غلام فاروق خان نائب حکومه صاحب قند مادر  
ازطرف "مجلس تایف پینتو" تحریر، و به اعانت ذوات محترم د  
علاقتدان پینتو طبع و نشر گردید.

برج بوزا ۱۳۱۳ ش

قیمت فی جلد ( ) : فغافل

تام مکاتبات راجع باین کتاب با اداره طلوی فغان مقدماً رهست  
وشو قندان ازین اداره خواسته میتوانند.

عبدالحکیم  
ابوالحسن

# مضامين محررین کتاب

- (۱) اعلا صفحه (۱) نگارنده عبدالحی حسینی مدیر طلوع فغان  
(۲) بحث اسم " ۱۳ " میرزا محمد عظیم عضو انجمن ادبی  
(۳) تذکرہ تایش " ۲۸ " حاجی دلی محمد " مخلص "  
(۴) جمع و مفرد " ۳۵ " محمد یوسف معاون طلوع فغان  
(۵) بحث فعل " ۳۱ " میرزا محمد عظیم عضو انجمن ادبی  
(۶) بحث عروف " ۶۸ " حاجی عبدالغفور خودتی  
(۷) بحث جمله نحو " ۷۷ " قیام الدین " فادم " عضو انجمن ادبی  
(۸) تغزیات " ۹۵ " صالح محمد مدیر معارف  
(۹) ضرب الشیل و حیا در آن " ۱۰۰ " عبدالحکیم اخوندزاده عضو انجمن ادبی  
(۱۰) منظور رخا ترک کتاب " ۱۰۳ " سید صین منظم مطبع

(الف)

بیو شد تعالی

### مقدمه

اهمیتی که زبان ملی یا اعفناست پاکرزا قومی، در جیات امروزه همچنان  
حفظ شنون و نوا میس، و تحلیم ماس ملیت دارد، از نظر بیو شمند  
پوشیده خواهد بود!

اعلیحضرت غازی محمدزاده شاه شهید (که خدا ایش بلطف و حسن  
خویش بتوارزد) چون احیایی زبان ملی «پینتو» را برای سعادت شما  
لازم دیدند، لاجرم جهت نشر و تعمیم این اساس مقدس که جیات ملی و استهان  
با آن هست، اقدامات جیات بختانه خیلی قیمت داری فرمودند، که در  
تاریخ این طبقت شجاع و شیردل سابقه نداشت!

مردم زنیزدیده میشود که اشجر بعدیم تو جیات وطن خواهانه حکومت بیدار  
و مصلح علیحضرت مجھظا بر شاه و تمام زما داران محترم، این حس نفسیں  
و شریعت در دل و ذماغ تمام افراد علمت ترزیق میشود، و شجر آمال پیشه  
خواهان بازی آورده؛ و کسانی که با این موضوع مهتم، و مسلمه جیاتی عالم  
و محبتی زارند، خود را بهمایه توجیات علمت خواهانه حکومت مصلح خویش،

(ب)

با شاهد آمال همکنار می یابند ! امالی قذمار، وزادگان این  
 خاک پاک خود را بمقاضای ع忿نا ملی و تازخی خویش، خیلی خوبخت  
 و مسعود میدانند، که حکومت ملی بیدار خیریت اندیش ما، این پرورشگاه فغا  
 را محل اجیای زبان ملی و مرکز این خدمت جهم قرارداده وزمامدار بیدار  
 و معارف خواه اینولا ، والا شان جملات تاب سردار اعلی غلام فاروق خا  
 نائب حکومه صاحب رک بازبان ملی خویش صمیمت و علاقمندی زیادی دارند ) نیز  
 پیچگوی تشویق و تغییر و مکاک مالی و اخلاقی را درین باره در لغ فرموده و نیز  
 چنانچه چندی پیشتر، جناتشان بسا یقه همان علاقمندی که بازبان ملی دارند مجلسی  
 ترتیب داده و مارابتالیف و ترتیب کتبی که در آموخته اند این زبان مکاک کند تشویق  
 فرمودند ! ما هم به نیز و می این تشویقات پستخوانه نشان با هم شسته محلی  
 را بیداریت و امر عالی شان برای تایف کتب پستخوانه ترتیب دادیم، و سخت تکاب  
 خود آموز تایف جناب مولوی صالح محمد خان در صانعوار را که سردست حضرت  
 دیده صالح نموده و بحضور شان تقدیم کردیم، کتاب نذکور به مصارف شخصی جنابشان  
 چندی پیش، در محل استفاده شوقدان مجاناً گذاشتند شد !  
 بعد از این مبارای اینکله این سلسله هم خورد، یک کتاب بیکاری ازیر تحریر گرفتیم  
 مضاین این کتاب را درین خود تقسیم نموده و هرسی حصه را نگاشت تا بعد از چندی

(ح)

کتابی ترتیب یافت که کنون مانن بنام «علم پیشو»، به شومند از بالی تقدیم میگشند؛  
 این کتاب سلسله دوم نشریات مجلس تالیف پیشو است، برای اینکه در نشر این کتاب  
 تمام علاوه‌ان محترم حصه‌گیر نمود، بنابراین ماعانه محضری و از بعضی ذوات محترم گردید  
 و این کتاب را به ان مبلغ کاین ذوات محترم برای حیای زبان ملی خود با کمال محبت  
 و علاقه‌مندی بجادادند، چاپ و نشر کردیم. و تهاداریم که سلسله این نشریات نگینه‌ی بعد  
 از فروش این کتاب پیش‌قیمت آن، کتاب سوم را نیز تحریر و طبع نماییم! بنابراین  
 ذواتیکه این کتاب را می‌خرند، علاوه بر اینکه دارای یک کتاب جدید می‌شنوند و حقیقت عازم  
 برای نشر کتاب دیگری هم میدهند (چه خوش بود که برای بدیک کر شده دو کار)  
 در تالیف این کتاب ملاحظه و جنبه را کرده ایم کسانیکه به قواعد صرف و نحو زبان  
 و صطلاحات آن بدانند البته از روی این محصر استفاده خواهند کرد. و کسانیکه فقط  
 جمله‌ها و محاوره‌تلقفر را می‌آموزند، نیز از روی ترجیه پارسی، پیشوی آن را خواهند خواند!  
 یعنی این کتاب نه صرف نحو خالص است و نه کتاب قرائت پیشوی تهبا! بلکه راه آغاز  
 استفاده عامه شده است! با آنهم اگر سهو و خطای دیده شود، تهناست طلاع  
 بهند و مارمعاف فرمایند خداوند کریم با تدقیق عطا فرماید تا بزبان ملی خویش خدمتی کرد  
 بتواشیم، و از معارف خواهی نمایی حکومت مصلح خوش، و تشوقاً و بدایات جسمی اعد  
 جانب عالی نائب حکومه صاحب‌بود و تالیف نشر این کتاب فروده نماید) و نیز از گذک و مساعد  
 ذوات محترم اعانه دهند که کمال اقتدار دارایم. (مجلس تالیف پیشو)

(۵)

## ذو است محقق سیکیه از کمال معارف خواهی در نشر این

کتاب مساعدہ فرموده واعاند داده اند:

و، رج، سردار اعلی غلام فاروق خان نائب ایحکم مه صاحب قند نار  
وع، شر، هب، الاحد خان فرقہ شر صاحب قو، ناند خان عسکری

وع، ص، محمد اسلام خان مستوفی صاحب

وع، ص، محمدناصر خان رئیس صاحب بدبیه

وح، محمد اکبر خان قو، ناند خان صاحب کوتولی

وع، ص، محمد موسی خان رئیس صاحب شرکت پستون

وص، وفات احمدی خان مدیر صاحب گرگ

وج، ب محترم غلام فاروق خان توخی

جناب محمد حبیبی گل محمد خان معاون ثدیکت پستون

جناب محمد حبیبی جان محمد خان نایجر ہوتکی

جناب محمد حبیبی سروار عبد العبد خان آقا

بناب رحمت الله خان ہموال پرسنوفی صاحب

بناب رحمت الله خان ہموال پرسنوفی صاحب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدُهُ وَنُصْلٰى عَلٰى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ وَعَلٰى اللَّهِ وَاصْحَابِهِ اجمعين

اَللّٰهُ

موادیست که برای رفع اشتباهات تحریریه پنتو، ذیلایا داشت میشود اگر در تحریرات افعانی مراعات آن بشود، بد نخواهد بود، و ممکن است که تسبیلات را در نوشته و خواندن زبان پنتو، وارد کند.

(۱) ابتداء ساکن

علامه ساکن که عموماً در افعانی و مغنده‌ی (۰) است عنداللزوم بالامحرف ساکن تحریر میشود، اما برای ابتداء ساکن که از خواص زبان افعانی است غمروندی که معلوس و مغنده‌ی است، تحریر شود این طور در همثلا شطوری یا همثلاً برای رفع اشتباه از کلمات (وزکه، یعنی بدده) بفتح واد و سکون را و (وزکه، یعنی چیزگم شده) سکون واد، و فتح مخصوصه را،

چون : دا چا قوَرَکه، دده چاره قَرَکَه (این چاقو با وده، کار دش  
گم است )

درین مثال‌ها علامات ابتداء ساکن را دیده، و از کلمات استخراج شکل خود بصورت  
صیحی تلقظ شود :

احمد قلایر : احمد رفت (قلایر، رفت)

دَیَ ولار دَی : او ایتا دَه (ولار، ایتاده)

محمود تلَّه دَی : محمود رفت است (تلَّه، رفت)

احمد غضنَّه دَی : احمد گندم را وزن کرده است (تلَّه، وزن کردن)

ستوری بُرپنی : ستاره می درخشد

ستا وزن سبق لَوْست : برادرت سبق میخواند .

## (۲) دِی، دِ

دِی معنی هستند، کلمه ربط است، مفردش دَی یعنی (است)

که بایامی معروف تحریر شود، مثلاً سهی دَی (آدمها هستند) (من

الوئی دَی) مرغها پریده اند) پنبا نه پر غیرت ستایلی سویی دَی

(فغا هنها بغیرت متوجه شده اند)

اما دال مكسور (دِ) ضمیر خطابی اضافی و فاعل است که بدون یا تحریر میشود

۳

و برای رفع التباس، از زال مفتوح اضافت، کسره داده می‌شود مثلاً  
 کتاب دواید! (کتابت را بخوان)  
 کار دوران کی (کارت را غرب کر دی)  
 او د دوگاوه (آتش را در دادی)

(۳) ته، ته

د ته) که ضمیر خاطب صفر است معنی (تو) با نا، یک چشم (به) نوشته شود  
 شلاً ته د پینتو خادم نه؟ (تو خادم افغانی هستی؟)  
 ته زما خوب خپل نه! (تو دوست شیرینم هستی!)  
 و یک قسم تای مفتوح که حرف جر معنی (به)، است اگر به ناء بشه چشم تحریر  
 شود، رفع اشتباه خواهد شد مثلاً:  
 زه کابل تجم (من بکابل می‌روم)  
 احمد مکتبه ولار (احمد به مكتب رفت)  
 دی پینتو ته خدمت کوئی (او به افغانی خدمت می‌کند)

(۴) کی

(کی) معنی (در) از عروض ظرفیه افغانی است مخفف و مردف (کهنس)

بایانی معروف تحریر شود، مثلاً په پنبو مجله کی لیکلی سوی دی (در مجله افغانی  
نگاشته شده است) په چل کورکی ناست و (در خانه خود نشسته بود)

### (۵) ها بجا ی فتح

وقتیکه یکی از حروف جاره مغایره یا یکی از حروف ندارد، بر کلمه داخل شود،  
آخراً آن اسم فتحی یا بد، برای تسهیل تلفظ و خط، از ابتداء در رسم خط  
افغانی بجا ی فتح (ها)، نوشته اند مثلاً:

کلمه سَمَّی (آدم)، در چین ندارد: بے سَمَّی (ای آدم)

== وَرَوْر (برادر) == به: اے وَرَوْر (ای برادر)

يا == علم در چین مجروریت: بې علم سَمَّی نَا کامَ دی (آدم بی علم نَا کام است)

== چَل (خود) == : په چَلَهْ جَمَ (خود بیرون م)

== کُور (خانه) == لَهْ کوره (از خانه)

== بازار == تربازاره (تا بازار)

یادداشت: این (ها) که برای توضیح فتح نوشته میشود، اگر در آخر بعضی کلمات  
عربی آورده شود چون با مونث مشتبه میشود، بنا بر آن در چنین موقع اگر  
آخر عمان کلمه را فتحه داده شود، رفع اشتباه و نقیصه خواهد شد مثلاً

اگر بر کلمه محترم صرف نداده داخل شود، باید آخراً را فتحه داد، و (ها)

نوشت چون اے زما مختارمه ! باید که اے زما مختارم به فتح نوشته شود  
تا (مختارمه) موئث نشود .

(۶) وَهُ، وَفُ، وَوُ، وَ

(وَهُ ) از کلمات ربط جمع غائب ، واحد موئث غائب است (بودند، بودن)  
که لفتح داد خوازده ها با آن نوشته می شود ، چون پرسی و (بیاراد هم با بودند) بنده سخنده و ...  
(وَفُ ) واحد ضموم : کلمه ربط مفرد مذکر غائب است یعنی (بود) چون : بنده  
سمی و (خوب آدم بود) کتاب نیکی و (کتاب رانگاشت بود)  
(وَوُ ) واحد مجہول : که علامه ضمیر ملکوس بر سردارد ، چون کورد (خانه) قدر و در  
(برادر) موئر (مادر) خوار (خواهر) لور (داش) پور (قرض)  
(وَوُ ) دو واو : از کلمات ربط جمع غائب متکلم است یعنی (بودند، بودن)  
موبر ناست و (رانشته بودیم) کتاب مولیکی و (کتاب رانگاشت بودیم  
موبد هور حاضر و (مادر آنها حاضر بودیم) دوی را غلی و و (آهنا آمده  
بودند )

(وَ ) واحد مفتوح خوانده می شود یعنی (یه) علامه مفعول است که بدون  
بسیج امتیاز تحریر شود ، مثلاً : و احمد ته و رکه (به احمدش بدھ)  
یادداشت : واحد تحریر ، واحد خاضر ، واحد مطلق ، نیز بدون امتیاز تحریر شود

و مفتوح خوانده می شود

مثالاً : دگوره (بین) و خوره (بحور) و خپره (بالاشو) در  
امراض

یا : احمد زما و رو رواهه (احمد برادر مرازد) ده انگور و خواره  
دا و انلور را خورد) ده سبق و لوت (او بق خواند) در ماضی مطلق !  
حرف عطف افعانی (او) نیز گاهی مخفف شده (و) تنها می ماند چون پلازو  
موده و لاد (پر و مادرش رفت) کتاب و اخبار و لوت (کتاب و اخبار خواند  
و غیره

(۷) یا

۱: شکل یا معرف ، در آخر کلمه یا جدا (ی) درین کلمه متفاوت خود شناخته شود  
این طور (۱)

۲: شکل یا معرف در آخر کلمه یا جدا (۲) درین کلمه متفاوت خود شناخته شود (۲)  
۳: یا کلمه مفرد که ماقبل آن فتح باشد ، بر امتیاز از جمع ، به ما قبلش فتح دارد  
شود مثلاً سهی (آدم) بری (فتح) زمی (شیر) کوتزی (سگچه)  
۴: یا می تانیشی که حرف ماقبل آن هر وقت فتح مخصوصه (زودکی) دارد  
این طور تحریر شود (۴) این یا در آخر کلمات می آید چون خوله  
(کلا) بگری (دستار) شمی (شاں) و سهی (پشم)

v

سد ریه (صدری)

یادداشت: آواز نامی این یا نام از معلم شنیده و یادگرده میشود.

(۸) د، ده

۱: (د) دال مفتوح علامه اضافت، مثلاً داحمد کتاب (کتاب احمد)  
د پسند تو مجله (مجله پست) دوطن کالی (لباس وطنی)

۲: (ده) دال مفتوح که باها تحریر میشود، حرف ربط واحد مونث و  
ضمیر منفصل فاعلی غائب مفرد مذکراست (او) مثلاً:

پسند تو بنه ژ به ده (پسند تو خوب زبان است) حرف ربط واحد مونث  
چوکی ولی گرامیده؟ چوکی چراگران است // سه سه //

ده کورته کتاب یو وی (او کتاب را بخانه برد) ضمیر فاعلی غائب مفرد  
دده پلار پسند سهی دهی (پدر را خوب آدم است) // سه سه //

ده و ماته پسند تو و بشو وله (او بمن افعانی رایا داد) مر مر مر //

(۹) مفہمات و لغات عوام

(۱) بعضی کلمات و لغات یکه اصلاً افعانی نیست، و افعانها به لهجه خود  
بسیکد صروف عربی را ادا کرده نتوانسته اند، و بزبان عوام عرف

عربی را بجز و فیکه مخرج آن نزدیک با صل حرف است گشانده اند  
اینطور الفاظ که اصلاً هم افعانی نیست باید بهان املائی صحیقی  
خود نوشته شود، و افعانی پنداشته شود، مثلاً :

الاج که حای حلاج را بالف بدل کرده اند .

امبارک که کلر (مبارک) عربی را عامیانه تلفظ کرده اند .

صحی که (صحیح)، کلمه (صحیح) را انداخته، و (سیمی) تلفظ میکند .

اچین الفاظ را نوشتند و مثل بعضی محررین آنرا افعانی پنداشتن  
سهوادی است .

۲: یکذا بعضی از عوام اغلبًا (۵) را به الف در لغات افعانی وغیره  
بدل ساخته و تلفظ میکنند این چین الفاظ را نباید به لهجه عوام نوشت  
مثل آ (هوس) را (اووس) هورئے را (اورئے) هله را (اله) نباید  
نوشت، کذا بعضی از قبایل ح را (خ) خوانده اند مثلآ عبد الرحمن یا محمد  
ید (خ) میخواند، در املاء باید عین صحیح آن تحریر شود .

(۳) مشیکه در عربی کلات مغرب و در فارسی (مفہم) موجود است در فرانسی  
کلات (مفغان)، یعنی فرانسی شده است، که لغاتی از زبانهای یگر  
به افعانی آمده، و بعد از تغییر زیار، والقلاب و مداوله بسیار وکرت  
است غال (مفغان)، مثده اند، اینطور کلات از تحریرات بالائی ما

## (۱۰) مغارات

در لغات افغانی بسبیل اختلاف ایجاد که برای هز ربان امراضی است، بعضی از عروض، بحر و ف دیگر تبدیل شده، بعضی زا قوام یک طور و دیگرها به تغیر بعضی از عروض طور دیگر مینخواند، چون اصطلاح عمومی است از این غلطگفته نمی شود، اما اگر اسلامی آن باصل عروض تحریر شود بدینخواهی باید بود متنی:

ژ را بچ بدل میکنند، پون ژبه (زبان)، جبهه شروندا (زندگی) جوند و غیره  
 بد را بگ، چون بزیره (ریش)، گیره، خوبان (شیرین)، خوگ =  
 بش = خ = ابن (شتر) اخ، بنده (خوب) خه =  
 خ = زر = خلی (جوان)، زلی، خور، (غار) زوز =  
 ه = ا = هلک (بچه)، اک، هگیر (تحم)، اگه =  
 ب = و = ابة، آوت

۱۰

اما در باره میغرات اغلب محرین با شتباه خیلی فاحشی گرفتار آند، شلای  
شنیده آند، که (خ) اصطلاحی آنها اصلاً (بن) است پس در بعضی  
کلمات که اصلاً در ان رخ، باشد حتی بعضی از کلمات زبانهای دیگر را با شتباه  
به (بن) بدل کرده اند مثلاً کلمه خوشی پارسی را بنویشی یا کلمه برخی سبتو  
را (بربنده) نوشتند، یا مثلاً خدرنگ را (خربن) و سترنگ را  
(سترنده) با شتباه غلط نوشتند، درین باره دقت زیاد لازم است

#### (۱۱) صروف مختوم به ها

له، که، نه، پد، تد، مد از صروفی است که بسیار در افغانی می‌آید، این  
صروف باید بدون ها به ما بعد خود وصل نشود، مثلاً له ما (از من)  
را (من) و کنه استفهایی را (کنه)، تد مخد (تمرو) را (تمجه)  
مد کوه (مکن) را (مکوه) ندلری (ندارد) را (نلری) یک جان نویند  
که در حین خواندن اشکالات دست میدهد.

#### (۱۲) صروف متصله

اسماه و کلماتیکه صروف آن مطابق به سیم خط شرقی بهم متصل نوشتند شود

صفحه (۱۱)

۱۱

موافق به املای زبان پارسی متصل تحریر گردد، چه اگر این طور کلیات را از هم جدا نمایند علاوه بر سه ملاوی، خواننده را اشتباه دست میدهد، شلیکه در بعضی طبوعات پشتتو پتن (پروانه) را به صرف جدا ریدتن) و اخیر (مفن انجر) را (این جهر) دیده ایم، حال آنکه حروف افغانی مانند سار حروف مشرقی مثل عربی، پارسی، قرقی، اردو، تابع یک اصل ملاوی خود را و فیکه متصل یا منفصل تحریر نمیشود، در الف و با ای مشرقی معین نند، افغانی نیز تابع همان رسم خط است.

(۱۲۳) چه

چه از حروف بیانیه و شرطیه افغانی است اکثر مجرین آزا (چی)، بایانی معروف مینویسد، چون تلفظ آن به کسره خفیف است نه باید معروف باشد (چه) تحریر شود نه (چی)

(۱۲۴) زورکی (فتح مخصوصه)

در افغانی برای تسهیل تلفظ صحیح کلیات، بالای حروف فتح مخصوصه دارد و آن را در افغانی (زورکی) میگویند همان خوب است این طور (-)

مثلًا برای رفع اشتباه از کلمه تل (همشه) و تل (عنق)، وغیره

(۱۵) رموزات تحریریه

رموزات تحریریه که در تمام السنّه دینا رواج است در افغانی نیز  
بنویسد بعضی از آنها این است :

(۱) استفهای میله (؟)، مثل تکرته بخی ؟ تو بخانه میروی ؟

(۲) بیانیه (:)، مثل پیشنهاد اخلاق دادی : شجاعت، سخاوت، دیانت  
اخلاق افغانی این است : شجاعت، سخاوت، دیانت.

(۳) وقفه (،)، مثل که تا پیشتو زده کولای، بند بد وای. اگر قوانغاني رامی خوچی  
خوب میبود .

(۴) خطابیه، ندائیه (!)، مثل زما و روره ! ای برا در من!

(۵) لیندیه ()، مثل احمد (چذ زما و روره) کتاب وای .

ا حملکه برا در من هست) کتاب سخواند .

(۶) اختتامیه (۰)، مثل پرون رانی . دیروز آمد .

(۷) تحضیصیه « « پلاماته ویلی وه "هر وقت دوطن خد کوه  
پدر عین گفتہ بود ائمّا خدمت وطن را کن »

## بحث اسم

### مصدر

مصدر راسmi را گویند که از وکلیه دیگر صاخته نیشود، چنان پنج جمیع افعال و اسمائی  
شتنق از مصدر راساخته نیشود مصدر در پنجه بر سه قسم است :  
 (۱) مصدر وضیی : که علامت آن در پنجه لام است که در آخر کلمه می آید  
چون : تلیل (رفتن) لیدل (ویدن) خورل (خوردن)  
 پروخت دودی خورل بند عادتی بر وقت تان خورل عادت خوبی است  
 بے اجازه دبل و خطه که کتل عیب دی بے اجازه سخطه دیگری دیگر عیب است  
 د تاریخ دیل ، دیره فایل د لی خواندن تاریخ فایل بسیار دارد

### مصدر

(۲) مصدر ترکیبی : آن است که در آخر آن علامت مصدری (کبدل)  
 و (پدل) برآ لازمی ، وکول ، ول ) برآ متعددی باشد مثلاً :  
 بند کبدل (خوب شدن) پاخبدل (برخاستن) مینه کول (محبت  
 کردن) یتوکول (فرابم کردن)  
 د مرض بند کبدل په دوا کپنی خوب شدن مرض بدرو ا نیشود

سهار وختی پاچندل بند دی صبح وقت برخاستن خوب است  
پروطن میند کول لدای کانه شجذده محبت وطن از ایمان است  
(۳) مصدر رجلي: آن مصدر رسي هست که از اسم و يا اسم صفت باور دن  
علامات ذيل در آخراًن، ساخته يشود:

(توب، تبا، والي، نون، سنتيا، سه، فه، وي) مثلًا: لپونتوب (ديوانگي)، جوره تبا (تندريستي)، پلن والي  
(پهاوري)، بيلتون (جداني)، ميلستيا (جهاني)، تنگسه (تنگي)  
پرپکرند (قطعه كردن)، خپلوی (خوشبي)

(سميريتوب) زده که! آدميت را بيا موز!

رنا جوره تبا، سميري له هره کاره باسي	بخاري، شنازرا از هر کار ميکشد
دو اوري (سپين والي)، شترگي بشوي	پيره بفر، چشم راهيره ميسازد.
ريار (بيلتون)، پرسه اور لگوی	فرق دوست، الشنازرا در ميد هد.
په (ميلستيا)، کي ميله عز و رکول	در جهانی غزت داری، عهمان
د پښتو خاصه ده	ز خواص افعانها است
خپل هفر ده، چه پ (تنگسه)، وز	دوست آنست که بېنگام تنگي بکار آيد
د خپلو انو شخه (پرپکرند)، گرانده	قطع تعلق از اقرباً شکل است

دچپل سه (خپلوی) کوه

باد و سنت دوستی کرده باش

حاصل مصدر

اسمی است مشتق از مصدر، که ازان اثر و گیفت فعل معلوم میشود طرق ساختن آن چنین است: که عموماً لام مصدری را حذف کرده، در آخر آن (ند تا هـ، بـت) وغیره می آرند! مثلاً از ساتل، ساتنه، (نگا بداشن) از غشتن غبینشند (تاب دادن) و از آنزمیل، از مولیبت (آزمایش)

دوطن (ساتنه) ده ریحا وظیفه دنگا پاری وطن وظیفه هر فرد است  
دمشد مخدوپه ادب (کنینه) لازم دی پیش بزرگان به ادب شستن لازمت  
په آشنا (از مولیبت) په کار دهی آزمایش آشنا ضروریست

اسم فاعل

آن اسم مشتقی است که از مصدر ساخته میشود و دلالت میکند بر ذائقه

تمرین: جمله های ذیل را بفارسی ترجمه کرده، مصدر و حاصل مصدر و مصدر جعلی را از هم جدا کنید: دخان ساتنه ضرور ده  
مبوه خوریل په اند ازه بشد ده. جوهر قیالوی لغت دهی،

فعل از وصادر شده باشد در جمله کار صفت را میدهد.

طرق ساختن آن: از مصدر علامه لام را حذف کرده در آخر آن نقطه (ونکی) یا (وئی) می‌ورند، و برای همی واحد مونث یا سی مجھوله و برای جمع نذکر و مونث یا سی معروفه آورده میشود مثلاً: از قلل (رفتن) تلو نکی (ذکر) تلو نکه (مونث) تلو نکی (جمع)

قیامت آمدنی است	قیامت را تلو نکی دسی
زدگونی رونده است	زدگونی رونکی ده
اینها گوینده هستند	دویی ویونکی دی
این اسپ رمنده است	دا آس دور بدل و نکی دسی
این جوان نویسندۀ است	دا جلی لیکونکی دسی
من مدیر جریده ام	زه د اخبار چلو نکی دم

### اسم مفعول

اسم شتاقی است که از مصدر ساخته شده، و دلالت بران ذاتی میکند، که فعل بران واقع شده باشد و چنین ساخته میشود:

(۱) از مصدر وضعی به ایزاد یا سی سرو ف یا کلله (سوی) یعنی (شد)

مشلاً از خورل، خورل یا خورل سوئی (خوردشده).  
 (۲) از مصدر ترکیبی: پس از خذف نمودن علامه مصدر ری در آخر کلمه (سوئی)  
 یا کری رامی آورند، مشلاً از خوب بدل (خوب سوئی) از خوب‌ول  
 (خوب‌کری) یعنی (افگارشده)  
 یادداشت: در پیشتو از مصدر لازمی بروزن اسم مفعول صیغه ساخته میشود که  
 (صفت مشبه) اش تیز میتوان گفت.

د قدری خورل سوئه ده	نان خوردشده است
احمد مکتبه ثللی دهی	احمد بکتب رفته است
د غایتویی گلان، غور پدالی دهن	گل را سه لاله شگفته است
داغل چاینیوچ دهی؟	این وزدراک گرفته است؟
د اکتاب په پیشویکلی سوئی دهی	این کتاب به افعانی نگاشته شده است
آتش را که در داده است؟	او را بلکه دهی؟

تمرین: از مصادر فیل اسم مفعول بسازید: جوړول  
 (ساختن) پلن والی (پینواری) پرېل (راندن)  
 ټرېل (بردن)

### صفت نسبتی

صفت نسبتی در پنتو از اسم ساخته میشود، و در آن از اسم علامات ذیل  
می آورند: (یالی، جن، من، ن، هی، وال) و اگر در آن از اسم  
ها باشد، حذف ش میکنند؛ مثلاً از توره، توریالی (شمشیری)  
از غم، غمجن، (غلکین) از خوبی، خوب من (انگار) از پم، پمن  
(گرگین) از پرون، پروپنی (دیروزه) از کلات، کلا وال (کلاتی)

پنتوون ببر توریالی دهی افغان بسیار شمشیری است.

کبرجن دخیله کبره خوار بزه  
ستکه از کبر خود ذلتیل میگردد  
پر خوب من ذره مالله مدد و روه بر دل انگار نمک پماش!

آن اشتگرگین هست همه ارد بس پمن دهی

من قند هاری هستم زه قند هاری هم

چوری والا آمد بنلوپی وال راغنی

تمرين: در جمله های ذیل صفت نسبتی را اثناي به میدان: احیون شاه بابا دینتو یو توریالی پاچاو. زماره و کاملی دهی. دهی پر ماقدار من دهی.

اسم عدد

اسم عدد در پنجه میش از معدود می آید، و به لحاظ تذکر و تائیث مفرد و جمع  
تابع معدود خود می باشد، اگر معدود واحد باشد، عدد آن هم واحد می آید

و علی هذالقياس مثلاً یوسفی، یوه بنجده

عدد برد و قسم است: (۱) عدد مطلق: که از یک تا کرونا میباشد.

(۲) عدد صفتی: که در آخر اسم عدد (م) برای ذکر، و (قد) برای موث  
باشد مثلاً شپنام سهی (آدم ششم) شپنامه بنجده (زن ششم)

مادر سهی به بازار کو ولیدل من سه مرد را در بازار دیدم

هفده و ماهه دو شلی روپیه را که اے او بین دوست (چهل) روپیه دار

پرون مادر ویشت قلم راینول دیروز من بیت و سه قلم خردیم

ذه دپنجه بنجم کتاب دایم من کتاب پنجم افعانی سیخوانم

دوه پرسکی شل کبزی دو و ده بیت میشود

دوی دکواهه راغله آهند آهنا هر سه آهند

له دبنجه خنده اتمه بنجده دده خورده ازین زهنازان هشتم خواهرا مست

ترین: درین چهل ناتذکر تائیث را لحاظ کرده، عدد و معدود را در افعانی اسمازید:

احمد در جاعت خونبر سوم است. احمد پر خیل بختی... نهر دهی. وه نفو و

هفده زن آهند (... سهی او (...)) بنجده راغله

۲۰

### اسم اشاره

اسم اشاره آن سُمی است که بذرایه او پیکری دیگری اشاره میشود، اور  
دو قسم است:

- (۱) اسم اشاره قریب: دا، دنه، یعنی این (دَه، دَهی، دَهے، دَهی)
  - (۲) اسم اشاره بعید: هغه، هوغه، یعنی آن (هَفَه، هَفَوَه، هَفَوَهی، هَفَی)
- یادداشت: کل تیکه در بالا در قویین آمد، در اشارت ضمیر زدومی آید.

این کتاب از کیست؟	دَهْ کتاب دَهْ کیست؟
-------------------	----------------------

این پوچب را بشن	دَهْ لَرَگِ ما تَ کَهْ؟
-----------------	-------------------------

او بمن افعانی یار واد	دَهْ وَ ما تَهْ پَنْتَوَرَهْ بَسَوَهْ
-----------------------	---------------------------------------

او برادر من است	دَهْ زَمَاوَرَهْ دَهْ
-----------------	-----------------------

این (زن)، بمن گفت	دَهْ وَ ما قَدْ وَ وَیل
-------------------	-------------------------

اینها سیار گپ میزند	دوی دَهْ بِهِ خبرِی کوی
---------------------	-------------------------

هغه سَمَهِی بَنَهْ پَنْتَوَرَهْ	آن آدم خوب افعانی میگوید
---------------------------------	--------------------------

آن (بعید) قصر از ما است	هوغه ما نه زمود ده
-------------------------	--------------------

ترین: جمله نامی زیل اترجمه کنید هوغه سَمَهِی بَنَهِی، هغه بَنَجَهِی دَهْ بَنَجَهِی	آن آدم خوب افعانی میگوید
--	--------------------------

پیخ کره، داغه هلاک ژاره، دوی دانی.	دوی دَهْ بِهِ خبرِی کوی
------------------------------------	-------------------------

آن زن این بچه را تربیه داد  
آنها خانه مراویده است  
به آنها من معلوم هستم  
به آن زن کتاب دادم

هیغه دا هلک و پاله  
هغوز ما کور لید لی ذهی  
هغوزی ته زه معلوم میم  
هغی بنجی ته می کتاب ورکی

### اسئم استفهام

ست

- اسئم است که در موقع سوال استعمال یشود، در پیشتو اسمای استفهام اینها  
(خوک، چا، خه، خو، مخوذه، خومره، کم) و غیره  
که بشما افغانی می آموزاند؟  
که گفته است که این آدم درسته؟  
درسته پیشست!  
چند روپیه را از من بخواهی؟  
چقدر نان خوردم؟  
چقدر گوشت ضریبی؟  
کدام کتاب را بخواهم؟
- خوک قاتمه پنده درسته؟  
چاویلی دی پنه دامی غل دهی؟  
خه د په لامن کی دهی؟  
خور و پیه را خند غواصی؟  
خوند د و پیه د و خوره؟  
خومره خوبنی د راینوله؟  
کم کتاب و وایم؟

اسم موصول

کلمه است که بدون جمله دیگر که آنرا اصله میگویند، جزو کلام شده نمی خواند،  
 اسمای موصول این است: چه، خوکچه، چاچه، خمچه، خوچه،  
 خونهچه، کمچه، چپریچه، خنگه چه، خومره چه، هرچاچه  
 چه بدگزی بد پوزی کسیکه بد میرود بدی افتاد  
 خوک بد وانی بد بد اروی کسیکه بد میگوید، بد خواهد شد  
 چاچه نیکی وکره، عوض بے وی کسیکه نیکی کند عوضش خواهد دید  
 خد چه تدواسته چیزکه تو میگوئی قبول دارم  
 خوچه دلتة نے ز ماسره اوسته تاکه اینجا سنتی با من باش  
 خونه چه راکی هغومره به در کم هر قدر که شما بد هیید، همانقدر خواهیم داد  
 کمچه دخوبن وی در دبی لبزم چیزکه می پنهید خواهیم فرستاد  
 چپری چه بخ، ملکوی دیم جا ییکه مسروری فیقیت هستم  
 خنگه چه وانه هفسی به و کم طور یکه میگوئی خواهیم کرد  
 خومره چه غواصی و دوالی هر قدر که میخواهید بگوید  
 هرچاچه داخبره کمبل، بنبه و بی هر کسیکه این سخن را گفته، خوب گفته

ضمیر

کلمه ایست که بجای اسم ظاہر استعمال نیشود و قائم مقام آن است.

ضمیر بر دو قسم است: متصل و منفصل

(۱) ضمیر متصل: که به کلمه متصل باشد، و برآسے واحد و جمع غایب (نی) و برآسی واحد مخاطب (دید) و برآسے جمع مخاطب (مُو) و برآسے واحد تسلکم (می) و جمع آن (مُو)

ضمیر متصل فاعلی

کتاب نے در کی	کتاب را بتوداد
---------------	----------------

قلم را گرفتی

قلم دیوا خیست

کتاب را خواندید

کتاب مُو و وا پید

قلم را ضریدم

قلم می را بینوی

کارد را تیز کردیم

چاره مُوتپر کرده

یادداشت: ضمیر متصل در حالت فاعلی و اضافی بیک طور می آید

ضمیر متصل اضافی

خوبی نے چیری ده	کلا هش کجا هست
-----------------	----------------

گلیست را بدھ

کمال در آکه

هندادی مُوچیری دی . آئینه نای تان کجاست ؟  
 گپده می خوبیندی شکم درد میکند  
 زامن مُوپه مکتب کی سبق وائی پران ما در مکتب سبق بیخواهد

ضییر متصل مفعولی

ور برای مفرد و جمع غائب

در " " " غایط

را " " " متکلم

كلمات فوق اگر با فعل متعددی و حروف مغایره همراه شود ضییر متصل  
 بفعولی است و اگر با فعل لازمی بیا یعنی نظرفیت میدهد  
 آس می ورو باخینه اسپ را براش بخشد (یا براشان)  
 بیرونستن می در کنم لحاف را بتورادم ، یا ( بشما )  
 قرض را برايم داد ، یا ( د بنا ) پورئ را کن

~~~~~

(۲) ضییر متصل آفت ک متصل به کلمه نباشد چون ( هند ) برآ واحد  
 مذکر غائب و ( هفه ) برای منش واحد غائب ، و ( هفو ،  
 یا هفوی ) برای جمع غائب مذکرو منش ، و ( قدر ، تا ) برآ

د ا حد مخاطب مذکر و مونث و (تاسی یا تاسو) برای جمع مخاطب مذکر و مونث  
و (زه، ما) برای واحد مشکل مذکر و مونث، و (مود) برای جمع مشکل مذکر  
و مونث

ضمیر منفصل فاعلی

|                                                                                                                                                                                                                                                                                      |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| دیروز او بخانه نا آمد<br>او (زن) ترا بمن نشان داد<br>آهنا در سجد نما ز میخواهد<br>آهنا با ما بسیار محبت و شتنده<br>تو نور دیده ما هستی<br>قوانان را خوردی<br>شما آن (بعیدتر) آدم را دیدید؟<br>من افغانی را زنده می‌سازم<br>من گندم را درو کردم<br>ما در کوه های بلند زندگانی می‌کنیم | هغه پرون ز موبد کور ته را غنی<br>هغه و ماتره ته را و بیو و لے<br>هغه و مسجد کی مونجخ کا وه<br>هغه و موبوسه پر مینه دلو ده<br>ته ذمود دست رگو تو رئے!<br>تا پ و پی حه و خوره<br>تا هی (تاسو) هه و غد سهی ولید?<br>ذه پینتوژوند حه کومه<br>ما غنم و رسیل<br>موبن په تو په و غریب کی او سو<br>یادداشت: ضمایر (ته، زه) با فعل لازمی، و (ما، تا) با ماضی فعل<br>متعدد استعمال می‌شود |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

### ضمیر منفصل مفعولی

|                                |                                    |
|--------------------------------|------------------------------------|
| احمد او را زد                  | ا مهد هنگه در اهد                  |
| من او (زن) را قرآن شریف خواندم | ما هنخه ته قرآن شریف و وا پید      |
| احمد با آنها اخلاق خوب را نشاد | ا همچل هنخو ته بند خویند و بنو قول |
| تران پدرت بکتب برد             | ته چل پلار مکتب ته بوقله!          |
| تران خدا برکت بد هد            | تا بخدانه په برکت کی!              |
| من شمارادر بازار دیدم          | ما تا سه په بازار کی و لید است     |
| سلیم را دیدم                   | سلیم آره ولیدم                     |
| او سلم خود را بمن داد          | ده چله و سله ما تدر آکره           |

### ضمیر منفصل ضانی

|                                |                                    |
|--------------------------------|------------------------------------|
| کتاب او با لای میزاق داده است. | د هنگه کتاب په میز پر ووت دهی      |
| خانه آنها در کابل است.         | د هنونکور په کابل کی دهی           |
| برادر او (زن) بیمار است.       | د هنخه ورور ناجویه دهی             |
| قلم تو شکست                    | ستا (دیتا) قلم مات سو              |
| خانه کوچ شما کجا است؟          | ستا سو (دیتا سو) کلهی چیز کجا دهی؟ |

زماپلار بحج نه ولاه  
پدر من بخج رفت  
زموبر نتو لاک پسندون دهی  
پادشاه نافغان است  
یادداشت: ته و تا در حالت اضافی به (ستا) و (تسی) به ستا سی  
و زه به (زما) و موبن به (زموبن) بدل میشود.

تمرين: جمله‌هاي ذيل را افغانی کنيد، و صورت استعمال صير را مد نظر داشته باشيد:  
پدر من بخاند رفت . کتاب اوگم است . پادشاه ناعادل است .  
استاد احمد رازد . آهنا نان می خورند

## تذکیره تاینیت

در افعالی مونث برچهار قسم و قرار تشریحات ذیل است :

(۱) مونث حقیقی - آنکه هم علامه تاینیت در ان موجود و هم در مقابل خود حیوان مذکرداشته باشد مثلاً او بند (شتر ماوه) غوا (ماوه گاو) چرگه (ناکیان)

(۲) مونث لفظی - آنکه حقیقتاً مونث نباشد مگر در لفظ علامه تاینیت داشته باشد مثلاً پنبه (پاسی) خولد (دہن) گاجره (زردک)

(۳) مونث معنوی - آنکه در مقابل خود حیوان مذکرداشته باشد، مگر علامه تاینیت در ان موجود نباشد مثلاً هور (ماور) هبید (میش) لور (دختر) .

(۴) مونث سماعی - آنکه لفظاً علامه تاینیت در ان موجود و نه در مقابل خود حیوان مذکرداشته باشد بلکه در محاوره بصورت مونث مروج باشد مثلاً میاشت (ماه) لار (راه) منگل (چنگل) . علامه تاینیت در افعالی اکثرآ (ا-خ-ت-و-ه-س-ه-س-) می آید .

(۱) مونث جقتی

| مذکور مقابل | يعنى | اکا     | مونث       | يعنى | عنه    |
|-------------|------|---------|------------|------|--------|
| برادر پدر   | "    | ماما    | خواهی دار  | "    | حاله   |
| برادر مادر  | "    | تربور   | دختر کا کا | "    | تلہ    |
| پسر کا کا   | "    | چرگ     | ماکیان     | "    | چرگہ   |
| مرغ         | "    | غوئی    | نادہ گاو   | "    | غوا    |
| نیکا و      | "    | اویس    | شتر بادہ   | "    | اویسہ  |
| شترا        | "    | کو ترکا | کرہ خروارہ | "    | کوترک  |
| کرہ خروز    | "    | اذگری   | بزمادہ     | "    | ذرہ    |
| بزر         | "    | خر      | ما ذخر     | "    | خرہ    |
| خرنہ        | "    | سپھی    | نادہ سگ    | "    | سپھرہ  |
| سگنے        | "    | پڑانگ   | پلناک طوہ  | "    | پڑانگہ |
| پلنگ نے     | "    | گیلدہ   | روہاہ بادہ | "    | گیدڑہ  |
| روباہ نز    |      |         |            |      |        |

|                  |                     |                  |                     |
|------------------|---------------------|------------------|---------------------|
| ا کارانی         | برادر پدر آمد       | عمه را غله       | عمه آمد             |
| ما ماقولار       | برادر ما در فت      | خاله قلاره       | خواهر برادر فت      |
| تر بور خد سو؟    | پسر کا کا چد شد؟    | تر لاخه سوه؟     | دختر کا کا چد شد؟   |
| چوگ پست ده       | مرغ نهان است        | ماکیان نهان است  |                     |
| غواچا غد ده      | ناده گاو و فربست    | غواچا غد ده      | ناده گاو و فربست    |
| او بند جلد ده    | شتر با وه بلند است؟ | او بند جلد ده؟   | شتر با وه بلند است؟ |
| کو تر کی چابک ده | کره خرچا بک است     | کو تر کی چابک ده | کره خرچا بک است     |
| او زگی د نگسو    | بزر لاغر شد         | خره ڈر که سوه    | بزر ماده لاغر شد    |
| خرو رک سو        | ز خرم شد            | دا سپی زرد ده    | ما ده غرگم شد       |
| دا سپی زرد ده    | این سگ ماده پرست    | پر انگ صره وه    | این سگ ماده پرست    |
| پر انگ صره وه    | پلنگ با وه مرده بود | پر انگ صره وه    | پلنگ ز مرده بود     |
| گید ره و بخاسته  | روبا ه ماده زوید    | گید ره و بخاسته  | روبا ه زرد وید      |

(۲۳) موقت لفظی

|          |        |        |         |
|----------|--------|--------|---------|
| تایه گلی | تبیه   | شور با | بنور وا |
| نان      | دو بیج | حلوا   | حلوا    |
| کر       | فلا    | روز    | دریج    |

|                                  |       |                     |                    |
|----------------------------------|-------|---------------------|--------------------|
| تکه پیراهن                       | ترنج  | گاز                 | ذانگو              |
| آسیا                             | میچن  | افغانی              | پینتو              |
| چرم                              | خرمن  | ابر                 | اورنج              |
| زمین                             | مجکه  | سوزن                | ستن                |
| انگشت                            | گونه  | دامن                | لن                 |
| برف                              | واوره | زردک                | گاجره              |
| شیوه بر صحنه                     |       | شانه                | بر مونج            |
| تابه                             |       | شور با گرم است      | بیورد و آتو ده     |
| تبیه مانند سو                    |       | حلوا شیرن است       | حلوا خوب ده        |
| لر قندی پخته که نان را پخته کن   |       | روز روشن است        | و درج رو زند ده    |
| ملایخ خوب رسمه کرم اونگارشد      |       | گاز گاز سیخور د     | زانکوز نگیری       |
| ترنج خود و گنده تکه پیراهنت بدوز |       | افغانی خوب زبان است | پینتو بنه قبه ده   |
| میچن و گرزیده آسیار و خورد       |       | ابر آمد             | اوریج را وخته      |
| مجکه شده سو                      |       | زمین پیزشد          | ستن فرسی ده        |
| گونه می کرد ده                   |       | انگشت همچ است       | لن خیزی سو         |
| واوره سپینه ده                   |       | دامن پاره شد        | دامن پاره شد       |
| شیوه بر صحنه                     |       | زردک زرد است        | گاز زرد پرمه ده    |
| ماهتاب                           |       |                     | دار برمونج نوئے نه |
| شانه                             |       |                     | این شانه فویست     |

( ۳ ) مونت مخنوی

مذکور مقابل

مونت

|           |      |            |           |
|-----------|------|------------|-----------|
| پدر       | پلار | مادر       | مُور      |
| برادر     | فرد  | خواهر      | خُور      |
| پسر       | زُوی | دختر       | لور       |
| گوسفندز   | من   | میش        | مِین      |
| شوہر دختر | زوم  | زن پسر     | نُزُور    |
| نادر و در | لپور | خواهش شوہر | خوار شوہر |

دان ما مُور ده این پدر من است داز ما پلار ده این پدر من است  
 هغه ستاخورد ده آن خواهش است هخد ستاؤ روز ده آن برادر است  
 دد لور چین کجاه ده؟ دختر این کجا؟ پسر این مرد کجا  
 مین میر سوه میش میر شد گوسفند میر شد  
 نُزُور دینه ده زن پسر خوب است زوم بند ده داماد خوب است  
 نادر قلگانه ده خواهش شوہر عزیز است لپور حقیقی دار  
 ( ۴ ) مونت ساعی

|       |     |     |     |
|-------|-----|-----|-----|
| میاشت | ماه | لار | راه |
|-------|-----|-----|-----|

|              |             |                    |                      |  |
|--------------|-------------|--------------------|----------------------|--|
| منگول        | چنگ         | آرنج               | خنگل                 |  |
| ماشت را وخته | ماه برآمد   | راه از پیش گم شد   | لاردا خنگل را که سوه |  |
| منگول تپوده  | چنگ تیز است | خنگل لعه خیر نه ده | آرنجش هر کین است     |  |

ذکر افغانی

هـلک (بچہ) پـرـوـنـی ( قادر ) کـلـدـو ( کـلـدـو ) فـغـرـیـه ( اـجـاـغـ ) سـمـیـ ( آـدـمـ ) کـوـتـ ( کـوـتـ ) باـخـجـنـ رـبـادـجـانـ زـرـهـ ( دـلـ ) تـوـکـ ( تـکـ ) پـرـتـوـگـ ( تـبـانـ ) پـتـکـیـ ، ( دـسـتـارـ ) لـرـگـیـ ( چـوبـ )

|                        |                              |                         |                         |
|------------------------|------------------------------|-------------------------|-------------------------|
| هَلَّكَ رَاغِيٌّ       | بِحَمَّةٍ                    | كَدُّوْرِيَّةٍ          | كَدُّوْرِيَّةٍ          |
| دَاسَّهُ خَدَّوْهُ ؟   | إِنَّ آدَمَ چَهَ مِيلَوْيَدَ | بَانْجَنْ چُونِيَا دَهِ | بَانْجَنْ كَبُورِهَتَ   |
| دَافُوكَرْبَرَگَ دَهِ  | إِنَّ تَكَرْبَرَگَ هَسْتَ    | زَمَّا پَتَكَى كَرَدَهِ | دَسْتَارَسَ الْبَقَهَتَ |
| پَرَوْنَيْ زَرَغُونَوُ | چَادَرَبَزَ بُودَ            | نَفَرَى نَوْدَسُو       | اجَاعَگَرمَ شَدَ        |

تمرین: در جمله‌ای ذیل مونث سماعی، حقیقی، لفظی، و معنوی را از هم جدا کنید:  
 ستا مؤر ز موبد کره را غلمه دامکبله در می‌گزه ده. زرخونه اانا  
 داحمد شا باما مؤر، نگلیانی پینته وه. زماشونه ها او ملا خوب دین

کوت خرکه کوت راخا کی کن ستازمه سورسو؟ دل شایخ شد  
دایر توگ بودجی این تباخا کی مایل یا سات نور لرگی را وره چوب سیاه را بیا ور!

مذکور کیه در آخوند علامه تاینیت داشته باشد (۱)

قره، (کاکا)، زَحَّی (زمتان) مبله (جهان) مانده (شیله)  
نیکه (جد) مَنَّی (تیرماه) شپاند (شیان) و پنجه (موی)  
میره (شوهر) سیوی (سایه) کارگه (کلانغ) ستوری (ستاره)

شا لها

|          |                 |                |               |
|----------|-----------------|----------------|---------------|
| کا کامرد | مبله دله دَی    | معان اینجا است | زره مرمسو     |
| شپاند    | شپاند سو        | شبان خواب شد   | نیکه زرد دَی  |
| کارگه    | کارگه چیره دَی؟ | کلانغ کی است   | میره بنده دَی |
| زمتان    | زمتان آمد       | شیله جاری شد   | زَحَّی اینجی  |
| تیرماه   | تیرماه گذشت     | موی باریک است  | منی پرسو      |
| ستاره    | ستوری لوبجی     | ستاره اقتدار   | سیوری سوی دَی |

(۱) اگر در آخوند بعض اسمائی مذکور علامه تاینیت باشد آن از اصل کلمه است

نه برای اثبات تاینیت از شالهای فوق باید فهمید....

۳۵

## جمع و مفرد

(۱) در پیشتو برای ساختن جمع اگر در آخر اسم (۵) باشد، آنرا حذف کرده عوض آن (سی) یا (سے) ایزاد میکنند، شلا غیره می روح: از صنه، سیب (منه) و از جنکه (جنگلی) از گله و افتاده (گل و سے) از و نه، خست (و نی) از توره، شمشیر (توری) از کمبانه، گلیم (کبلی) از دبوه، چران (پی بوئے) از خبنته، خشت (خبنتی) از موچنه، پایزار (موچنه) از طیاره (طیار سے) و غیره ...

مثال ذیروح: بینجنه زن (بنجنه توڑه، بزرگ توڑه) چرگه، مکیان (چرگی) خرد ماده خر (خرت)

## جلد های مفرد غیره می روح

|                                       |                                            |
|---------------------------------------|--------------------------------------------|
| داصنه د دکه که؟                       | این سیب را از کجا کردی؟                    |
| دی د جنکه د دکا د پاره رانیسی         | او این زمین را بر کی د کان می فرد          |
| ما د گله و د د عبل الرحیم خنہ رانیلوه | من این اتفابه را از عبد الرحیم خنہ رانیلوه |
| داونه په خو و روکو سے؟                | این درخت را به چند میدهی؟                  |
| دا خیله توره په خو خرخو سے؟           | این شمشیر خود را به چند می فروشی؟          |

|                                                                                                                                              |                                                                                                                                      |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| او این گلیم را به چند غرید؟<br>این زن این پراغ را به چند میدهد؟<br>یک خشت طلا به چند است؟<br>من جو تی سوچ دارم.<br>این طیاره به چند می‌گیرد؟ | هفَّهَ دا کمبله په خووا خیسته؟<br>دا، دای بوه په خوود کوئی؟<br>دسروز رویوه خبته په خوده؟<br>ذه سوچه موچنه لرم<br>دا طیاره په خواخلي؟ |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

جمله‌ای جمع غیرذی روح

|                                                                                                                                                                                                               |                                                                                                                                                                                                               |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| بازارند منه را غلی دی<br>تا په قند هارکی مجلکی را نیوی دی؟ تو در قند هار زمین نهار غریده ای؟<br>او این آن تابه نهار ای فروشیده؟<br>او درخت نهار این باغ را به من داده است<br>من این شمشیر را فریده ام         | سیب به بازار آمده است؟<br>دهی دا گهی دهی خرخوی؟<br>ده ددی باغ ونی و ما را کمی دی<br>ما دا توله توری را نیوی دی<br>داد، نزکان رنلینی کمبلی زما دی                                                              |
| شرکت این پراغ نهار از خاج به چند خوشت<br>جرمنی نهار یک سود داشتی په موبز کمی جرمنی این خشت نهار نهار با فریکه بر ما فروخته است<br>موبز دا موجنی په بازار کی را نیوی<br>موبز دا طیاره که جرمنی شخنه را نیوی دی | شرکت این پراغ نهار از خاج به چند خوشت<br>جرمنی نهار یک سود داشتی په موبز کمی جرمنی این خشت نهار نهار با فریکه بر ما فروخته است<br>موبز دا موجنی په بازار کی را نیوی<br>موبز دا طیاره که جرمنی شخنه را نیوی دی |

جمله‌نامی فردی‌زی روح

|                                  |                                      |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| پوه بینج خیل اولاد بنه لوئیوی    | زن دانسته ادار خود را خوب تر میکند   |
| داوزه چد پرسی که لاره ده دچا ده؟ | این بزرگ بر سرک ایسا ده است از کیست؟ |
| د اچرگه هگی اچوی؟                | این مایکیان تخم میدهد؟               |
| د اخره قنده ده                   | این ماده خر شلم دار است              |
| دده چو غلد بند ده                | گنجشک او خوب است                     |
| هفده کوتره والوته                | آن کبوتر پرید                        |

جمله‌نامی جمع زی وح

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| د ا بنجی واده ته بخی           | این زنان به عروسی می‌روند      |
| ده خو قزی را وستله؟            | او چند بزر آورد؟               |
| دی خو چرگی لری؟                | او چند مایکیان دارد؟           |
| د اخرے دچا دی؟                 | این ماده خرها از کیست؟         |
| تَه خیلی چو غلکی په خو ورکو شے | تو گنجشک نامی خود را بچندی زدی |
| دی کوتیری لری                  | او کبوترها دارد؟               |
| گیل بیهی چیزی وی؟              | روباها در کجا می‌باشد؟         |

(۲) برای ساختن جمع اسماً یکله در آغرا آن (و، ه) بناشد (ونه)  
ضم می کند مثلاً از غیر ذی روح: بوت = بوتونه. دیگ = دیگونه  
میز = میزونه. اخبار = اخبارونه. ساعت = ساعتوونه و غیره

### جمله های مفرد غیر ذی روح

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| دانه بودت دی زه نه ا خلم     | این خوب بوت است من می گیرم   |
| داد سودیگ دیده خودی ؟        | این دیگ سیان بچند است ؟      |
| ته داتوپک خوشوسته ؟          | تو این تفنگ را سیفوشی ؟      |
| ما دامیز دتر کان شخنه رانیوی | من این میز را از سنجار خردیم |
| قه اخبار لوله ؟              | تو اخبار میخوانی ؟           |
| ده زناد پاره نه سار او ری دی | او برای من خوب سات آورده است |

### جمله های جمع غیر ذی روح

|                                         |                                    |
|-----------------------------------------|------------------------------------|
| دکابل شخند ز ماد پاره تو ربوتونه را وده | از کابل برای من بوت های سیا بیار.  |
| تتار دالوی دیگونه خوشوی.                | سکارین دیگ های کلان را سیفوشد      |
| تاسی داتوپکونه د محمد حجم شخند رانیوی   | شما این تفنگ نه از محمد حجم خردید؟ |
| پر کابل میز های خوب ساخته عیشوو.        | در کابل کی منه میزونه جو در پن هی  |

داساعتونه چادر کمی بی دی | این مساعده ای را بتوک داده است؟  
 (وندر) در همای ذی روح مثلًا : آس = آسوده . پسنه = پسوند  
 جمله های سفرنامی روح

احمد خای او پر بشد آس لری . | احمد خان یک بسیار اسپ خوب دارد .  
 زمود دوطن خلق دپسند خوبی بی خودی | امالي وطن با گوشت گوسفند را بسیار می خورد  
 جمله های جمع دی روح

دی دخربخلا و آسوده لری | او اسپ های فروشی دارد  
 مالدار او خیل پسوند بیند سیاهات روختیل | مالدارها گوسفند های خود را بسیار بیند برند

(۳۰) برای ساختن جمع در آخر بعضی اسماء (ان) را زیاده میکنند مثلًا  
 از غیر ذی روح : نوت = نوبان . موپر = موپران . کل = گلان  
 مشال ذی روح : هلک = هلکان . اومن = اومنان . چوگ = چوگان  
 لرم = لرمان

جمله های مفرد غیر ذی روح

ده بوک پر بے کی . | او ناخن را برید  
 په بازار کی نوت خرچین می | در بازار نوت خرچین می شود

تادا موټر په خوړانیو لی دای ؟  
زما دریدی ګل خوبش دای  
من ګل لا لارا خوش دارم  
جمله های جمع غیر ذی روح

نوکا دې بر لوي سوی دای . ناخن نایت بسیار کلان شده است  
ددے وله او بؤوتان راوړه . آب این جوی قوت نا آورد .  
وزارت حربه په موبایل لري وزارت حربه بسیار خوب موټر نا دارد  
دا کلان په دشنه چن کي خند نگه بشکاریں ؟ این ګل نام درین چن په بزرچ خوب علم میشود ؟  
جمله های مفرد ذی روح

دا هلک دې بر پوه دای  
او بش دې بر چرگ حیوان دای  
ابرا هیم جنگی چرگ لوی .  
دانه پر غفت لرم دای  
این بچه (پسر) خیلی دانسته است  
اشتر خیلی حیوان بلند است  
ابرا هیم خروس جنگی دارد  
این گزدم خیلی بزرگ است  
جمله های جمع ذی روح

داد عسکری مکتب هلکان دی  
دعنوبند او بش دی  
ده ستاد پاره چرگان راوړی دی  
ده دې بر لرم هان مه کړی دی  
این بچه های مکتب عسکری هستند  
اشتر های عرب خوب است  
او برآ تور غهنا آورد و است  
او بسیار گزدم نا کشته است  
ترین : سماں نیل اجمع گئیند : قلم ، اخبار ، مین ، کتاب ، ناک ، (ناخن) پچ (گلس)

## بحث فعل

### ماضی مطلق

(۱) ماضی مطلق از مصدر رفعی چنین ساخته میشود، که علامت مصدر را حذف نموده، در ابتدای آن عوّماً (واو) می‌آرند مثلاً از خوبی، و خوب، از لیدل و لید، از کول و کی وغیره

### فعل لازمی

#### جمع

#### مفرد

|          |                                            |                            |
|----------|--------------------------------------------|----------------------------|
| نائب     | { مذکر - زماور ورقلار، برادرم فرت          | دوی فلارک، آهنا فتند       |
| موشت     | - حلیمه کورنه ولاه حلیمه خاتفت             | بنجی ولاه، زهنا فتند       |
| خاطر     | { مذکر - ته کابل ته ولاه می، تو بکابل فتحی | تاسو ولاه است، شما رفتید   |
| زمشت     | = = = =                                    | = = = =                    |
| مورهرانه | { مذکر - زهوله ته ولاه، من بکوی فتم        | مورهرانه ولاه، ما بهتر فتم |
| متکلم    | زمشت                                       | = = = =                    |

### فعل متعددی

ماضی مطلق اگر متعددی باشد، بمحابات کردن تأثیث، وحدت و جمع بفعول خود تعلق دارد

مشلاً

|                                                                                      |                                       |
|--------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------|
| شبان میش ما را برد (مفعول جمع مونث)<br>منه کاسه چوبی کلان را آورد (مفعول مفرد مذکور) | شپان نه میشی بُوتله<br>ابی بنانک راوی |
|--------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------|

(۳) از مصادر ترکی چنین ساخته میشود، که در لازمی علاوه مصدر (کبدل)  
یا (بدل) و در متعددی (کول) یا (ول) را حذف نموده، آنچه باقی میماند  
در آخر آن برای لازمی لفظ (سو) یا (شو) و برای متعددی کلمه (کم)  
یا (ک) می آرند مثلًا از کوز بدل کوز سو (پائین شد) و از پچول  
پوخ کی، پوخ کر (پخت)

### غائب

|                                                                                                                                                                   |                                                                                                  |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------|
| مفرد مذکر : هَفْدَلَه بِاهْ كُونْسُو<br>« مونث حَلِيمَه بِاهْ كُونْهَسْوَه<br>جمع مذکر سَمْؤْجَامَه پَاكِي كَمْهَسْهَه<br>« مونث بَنْجَنَه وَادَه تَدْخُبَرَه سُو | اواز بام پائین شد<br>حلیمه از بام پائین شد<br>مردم جا نه را پاک کردند<br>از هنابه عروسی خبر شدند |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------|

### مخاطب

|                                                                              |                                               |
|------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------|
| مفرد مذکر : تَه دِبْرَه زَهِيرَه سُو<br>مفرد مونث : تَه دِبْرَه زَهِيرَه سُو | تو بیار پریشان شدی<br>تو (زن) بیار پریشان شدی |
|------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------|

۳۳

|                           |                                |
|---------------------------|--------------------------------|
| شما سپ هارا مانده کردید   | جمع مذکر: تاسو اسان ستیزی که   |
| شما ماده گو هارا آب دادید | جمع موئث: تاسو غواصی و به کرته |

### متکلم

|                                                          |                             |
|----------------------------------------------------------|-----------------------------|
| من بسیار افگار شدم                                       | سفره مذکر: زه بی پر خود سوم |
| من (زن) بسیار مانده شدم                                  | » موئث: زه خوراستی سوم      |
| ما بسیار مانده شدیم                                      | جمع مذکر: مو بنی بستونه سوو |
| جمع موئث: مو بن هلت غوزاری                               | ما آنجا افتادیم             |
| (۳) اگر قبل صیغه ماضی مطلق، حروف (وَر، در، را) بیاید، پس |                             |
| (واو) را نمی آرند، مثلًا از در کول (دادن) در کی از       |                             |
| را ورل (آوردن) راوی                                      |                             |

امیر و محمود ته خور و رکه

آتنز ب پسر شیر داد

مادیان کره نز آورد

ماضی قریب

ماضی قریب از مفعول اصل فعل یا اسم صفت ساخته میشود، که در

آخر اسم مفعول یا اسم صفت کلمات ذیل را می آرند (ردی، دی،

۳۲

لَهُ، يَا سُتْ، (يَيَّ) يِيمُ، يِيوُ ) در صیغه نای مونث یا می مجھول  
بینا شد، و در واحد غائب مونث کلمه ربط (ده) و در باقی مثل  
مذکرمی آید مثلاً از تلل (رفتن)، تلل دای رفته است، مذکر (تلل) ده  
رفته است، مونث )

### غائب

|                                    |                        |
|------------------------------------|------------------------|
| مفرد مذکر: محمود مکتب تلل دی       | محمود په مکتب رفته است |
| مفرد مونث: فاطمه بخانه رفته تلل ده | فاطمه بخانه رفته است   |
| جمع مذکر: دوی هیخه شپر لی دی       | آهنا سیب ثرا شرده اند  |
| جمع مونث: بینجی دلت راغلی دی       | زهنا اینجا آمد ه اند   |

### مخاطب

|                                |                       |
|--------------------------------|-----------------------|
| مفرد مذکر: ته مسجد ته تلل لی   | تو به مسجد رفته !     |
| مفرد مونث: ته دپلار کره تلل لی | تو بخانه پدر رفته     |
| جمع مذکر: تاسی اداره تللی      | شما به اداره رفته اید |
| جمع مونث:                      | = مونث =              |

### متکلم

|                                |                |
|--------------------------------|----------------|
| مفرد مذکر: زه باغ ته تللی يِيم | من باغ رفته ام |
|--------------------------------|----------------|

|                                 |                      |
|---------------------------------|----------------------|
| مفرد مونث: زه باغ ته تلله یم    | من بباغ رفتہ ام (زن) |
| جمع مذکر: موبن بازار قد تلله یو | ما ببازار رفتہ ایم   |
| جمع مونث:                       | جع مونث:             |

### ما ضنی بعید

ما ضنی بعید از اسم مفعول اصل فعل یا اسم صفت ساخته میشود، و در آن  
آهنا علامات ذیل می آرند (و)، و وے و است (وی) و م، و و)  
مثلًا از استول (فرستادن) استولی و (فرستاده بود) از اغوشتل  
(پوشیدن) اغوشتلی و (پوشیده بود) از ختّل (بالاشدن) ختّلی و  
(بالاشده بود) غائب

|                                     |                              |
|-------------------------------------|------------------------------|
| مفرد مذکر: هخچل کتاب و ماته را کریم | او کتاب خود را بمن داده بود  |
| مفرد مونث: هخچلستن و ده و دکمه و    | او سوزن خود را باید و دزد    |
| جمع مذکر: دوی پریام ختّلی و         | آهنا بریام بالاشده بودند     |
| جمع مونث: دوی موبن کرہ را غلی وے    | آهناز نهنا، بخاش ما آمده بود |

### مخاطب

|                               |                          |
|-------------------------------|--------------------------|
| واحد مذکر: ته بنار قد تلله وے | تو به شهر رفتہ بودی      |
| واحد مونث: ته بنار ته تلله وے | تو (زن) به شهر رفتہ بودی |

۳۶

|                                 |                     |
|---------------------------------|---------------------|
| جمع مذکر: تاسی دباندی تلی و است | شما بردن رفته بودید |
| جمع موئش: " "                   | " "                 |

### متکلم

|                                         |                               |
|-----------------------------------------|-------------------------------|
| ذکر واحد: زه د لته را غلی دم            | من اینجا آمد بودم             |
| داده موئش: زه د لته را غلی دم           | " "                           |
| جمع مذکر: موبد په طن دند نو شخنه سالی و | ما در دلن از دشمنان حفظ بودیم |
| جمع موئش: " "                           | " "                           |
| ماضی تمنائی یا ترضیه                    |                               |

ماضی تمنائی در حالت تعدی از اسم مفعول اصل فعل، و در حالت لزوم از اسم صفت ساخته میشود و در آخر آنها لفظ (وای) در ماقبل آن لفظ (که)، برای شرط و (کشکی)، برای تمنائی آرند، و در جزء آن لفظ (به) را زاید میکنند. مثلًا از (الوقت) (الوقتی وای) از (بهيدل) (بهيدلی وای)

(الف) تمنائی:

|                                  |                                     |                          |
|----------------------------------|-------------------------------------|--------------------------|
| غائب                             | سفر مذکر: کشکی احمد مکتب ته تلی وای | کاشکی احمد به مکتب میرفت |
| سفر موئش: کشکی خونه نزدید لے وای | کاشکی خانمی لنگید                   |                          |

جمع مذكر: کشکی هفمه ناگوپند وای | کاشکی آن اسپهانگ نمی بودند  
 جمع مونث: کشکی او بنتی چاغی وای | کاشکی شترماره چاغی میبودند  
 فحاطب

مفرد مذكر: کشکی تاخیل آسنین که دای | کاشکی سپ خود را زین میکردی  
 مفرد مونث: کشکی تاخیله وظیفه پژنده وای | کاشکی تو وظیفه خود را می شناختی  
 جمع مذكر: کشکی تاسودا هوسیه یشلی وای | کاشکی شما این آهورا به تقانگ میزدید

جمع مونث:

### تسلکم

مفرد مذكر: کشکی زه خپل کوتاه مللی وای | کاشکی من بجا نه خود ری فتم

مفرد مونث: کشکی زه خپل کوتاه مللی وای

جمع مذكر: کشکی موبن ناجویه نه وای | کاشکی ما مریض نمی بودیم

جمع مونث: کشکی موبن ناجویه نه وای

(ب) شرطیه:

### غائب

مفرد مذكر: که هنده زیار کښلی وای، او س به قرنور و نه پا پندا

اگر او کوشش میکرداز دیگران پسترسی ماند

۳۸

مفرد مونث: که طیاره الوتنه وار الوبد بند وای  
 اگر طیاره نمی پرید، پایان نمی افتاد  
 جمع مذکر: که دوئی ماخبری اروبل وای، دا کابدنه ندو اکپری  
 اگر سخن پارا می شنیدند، این کار را نمی کردند  
 جمع مونث: (مثل مذکر)

### مخاطب

مفرد مذکر: که تا کالی اليش کری وای بوی بد نه تلای  
 اگر تو کالای خود را بدل می کردی، بوی بد نمیرفت

مفرد مونث: (مثل مذکر)  
 جمع مذکر: که تا سُو ویلی وای، ما به بیولی وای  
 اگر شما می گفتید، هن شمارا می بردم  
 جمع مونث: (مثل مذکر)

### تسکلم

مفرد مذکر: که زه گود نه وای پر لکه بند تلای  
 اگر من لنگ نمی بودم، به چوب نمی رفتم  
 مفرد مونث: که زه گوده ندو اپر فکره بند تلا - اگر من لنگ غمی بودم، به عصا نمیرفتم

۳۹

جمع مذکر: که موبد بدل ایان وای و تاسی به موش در کمی وای  
اگر ما تو انگری میبودیم بشما چیزی میمیدیم

جمع مومن: که موبد بدل ایان وای و تاسی به موش در کمی وای  
اگر ما تو انگری میبودیم بشما چیزی میمیدیم  
ماضی احتمالی یا شکیه

ماضی شکیه در حالت لازمی از اسم صفت و در حالت متعددی از اسم مفعول صلی  
فعل ساخته میشود و در آنها علامات ذیل می‌آورند برای واحد و جمع غایب  
مذکرو مومن (به وی) یعنی (باشد، باشند) برای واحد مخاطب مذکرو مومن  
(به شئ) یعنی (باشی) و برای جمع مخاطب (به یا است به وی، به و  
بعدی) یعنی (باشید) و برای واحد تسلیم مذکرو مومن (به قم) یا (به یم)  
(باشم) و برای جمع تسلیم (به وو) یا (به یو) یعنی (باشیم) مثلًاً از مصدر  
تلل لازمی تلی بددی و ازو همل متعددی و همل سوی بدوی.

### غائب

واحد مذکر: نسلم به مکتبه تلی وی اصلیم به مکتب رفته باشد

واحد مومن: زما خور به کوئته تلی وی خواهرم بخانه رفته باشد

جمع مذکر: دوی بداری از ده راغلی وی آنها به بازار آمده باشند

جمع مومن: بنیجی ببنیستی وی زهنا نشته باشد

۵۰

### مخاطب

|                                                             |                             |
|-------------------------------------------------------------|-----------------------------|
| واحد مذکر: ته به ز موبن کره تلی اے                          | تو بجا نه مارفته باشی       |
| مونت: ته به دخیل پلار کره تلی اے                            | تو بجا نه پدر خود رفته باشی |
| جمع مذکر: تا سبی هه تلی یا است (وَيْ أَسْتَ) شما رفته باشید |                             |
| مونت                                                        | =                           |

### متکلم

|                                                                           |                            |
|---------------------------------------------------------------------------|----------------------------|
| واحد مذکر: زه ببریده خط کی لیکلی سویم                                     | من دران خط نگاشته شده باشم |
| مونت: زه ببریده هله ور خلی                                                | من آنجا رفته باشم          |
| جمع مذکر: موبن ببریده کی پیپا سوی یو                                      | دارکشی سوار شده باشیم      |
| مونت: موبن ببریده پیپر سوی یو                                             | ما بر اسب سوار شده باشیم   |
| یادداشت: حرف (به) گا ہی ماقبل از مفعول، و گا ہی بعد از اسم مفعول          |                            |
| جی آید درینحال ضمیر (ئے)، رانیز باآن زیاده میکنند مشلاً کتا بدئے لوستی ای |                            |
| (کتاب راخوانده باشد)                                                      |                            |

### ماضی همراهی

ماضی همراهی از مصدر چنین ساخته میشود:

(۱) در لازمی علامت مصدری لام را حذف نموده، و در آخر آن ضمیر تصلی على

برای واحد غائب مذکر (دی) و برای واحد غائب مونث (ه) و برای جمع  
غائب مذکر (ه، ل) و برای جمع غائب مونث (سے) و برای واحد مخاطب  
مذکرو مونث نیز (سے) و برای جمع مخاطب مذکرو مونث (آست)  
و برای واحد متکلم (م) و برای جمع آن (و) می آورند!  
غائب

|                                                           |                            |
|-----------------------------------------------------------|----------------------------|
| واحد مذکر: دی بدل کوره را تلی                             | او از خانه می آمد          |
| مونث: دا بدل بشار را تلی                                  | او از شهر می آمد           |
| جمع مذکر: دوی پرلاری را تله (را تله) آهنا بر راه می آمدند |                            |
| مونث: دوی بدل پینو را تلی                                 | آهنا سرپاپی پیاده می آمدند |

مخاطب

واحد مذکر و مونث ته به هلتدر شرکر تله | تو آنجا زود زد می رفتی  
جمع // تاسی بکابل ته تلاست | شما بکابل می رفید

|                                     |                         |
|-------------------------------------|-------------------------|
| واحد مذکر و مونث: زه بدل سه لاز تلم | من بر راه رهست می رقصم  |
| جمع // موند بدل لو لار تلو          | ما بر راه کلان میر فتیم |

متکلم

(۲) ماضی استمراری از مصدر متعدد بسط طور ساخته می شود (الف) خود مصدری

\* مجموعه ادبیات اسلامی ایران

۴ ب (۵) بدل میکنند مثلاً از لیدل، هفده لیده (او میدید) . د ج ) عله مسدودی را حذف نموده، آنچه باقی ماند، ماضی استمراری می شود؛ از دیل، هفده و سه (او میگفت) (در تمام حالات فوق کلمه (به) را نیز ماقبل از فعل می آورند)

|                                                                                                                                                                             |                                                                                                                                                                              |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| آهناجا سبقهایا د میدادند<br>برای شما کتابها را می نوشیتم<br>تو میدیدی که احمد بجانه رفته<br>و قتیلکهای آدمیم آهنا می فتند<br>پدرم بن میگفت: که هر وقت<br>وطن خود را نگهدار! | دوی به موبتد سبقه بنویل<br>موبن بد تاسی تد کتا بوند لیکل<br>تابه لید چرا حمد کور ته قی<br>چه موبن به راغلو دوی به تله<br>زما پلار بد ما ته و سه: چه هر وقت<br>خپل وطن ساته ! |
| آن آدم میگفت: که بکسی<br>دشنا م مده !                                                                                                                                       | هفده سهی بد دسته: چه چاهه<br>پنکنجل مد کوه !                                                                                                                                 |

ماضی ایکانی

از مصدر حین ساخته میشود، که علامه مصدری را حذف کرده، و در آخر آن (آی) آبرده، و بعد ازان علامات ذیل را اضافه میکنند:  
 بای) غائب، و اهد (سو) و برای جمع غائب (سوی، سوه)

و برای مفروضی طب (سویه) و برای جمع خواطلب (سوامیت، سوی)

و برای واحد تکلم (سوم) و برای جمع آن (سوو) مثلاً از تل، تلای سو  
(رفته می توالت) و از کتابی سو (دیده می توالت) و خوارل،  
خوارای سو (خورده می توالت)

### غائب

واحد، هفده داکتاب کتابی سو | او این کتاب را دیده بیتوالت  
جمع، دوی ژرژر راتلای سول (سو) آنها زود زود آمده می توالتند  
نماینده

واحد، ته دلتکبینیستای سویه | تو آنجاشته می توالتی  
جمع، تاسی هلتکبینیستا سو (شوچ) شما آینجا دیده می توالتند

### متکلم

واحد، زه پرپینو درند، در بد آشون من بر پایی پیش تان ایتاده ملتوالیم  
جمع، موون چیل وطن ساتای سو ما وطن خود را نگهداشت می توالتیم  
یادداشت: در ماضی امکانی صیغه مذکرو مونث مشترک است مگر و جمع غائب  
مونث بجا می سول (سویه) می آید مثلاً بجهت دلته راتلای سو (زهنا  
اینجا آمده بیتوالستند)

## فعل حال

فعل حال از مصدر، اینطور ساخته میشود:

(۱) در آخر مصدر یک لفظ (پدال) باشد آنرا حذف نموده، در آخر آن ضمایر متصله فاعلی برای صیغه ماضی غائب (ی) و برای مفرد مخاطب (سے) و برای جمع مخاطب (دی) ماقبل مفتوح، و برای مفرد تکلم (م) و برای جمع تکلم (وو) می‌آورند مثلاً از ارد پدال (شیدن) اروی (می‌شود)

(۲) گاهی علامه مصدری را حذف کرده لفظ (بزی) در آخر آن می‌آورد مثلاً از دو پدال، درین می (می‌ایست) و از خوب پدال، خوبین می (افکار میشود)

(۳) از مصدر یک علامه مصدری آن (ول) باشد کلیه و از باقی مصدر غایل (ل) را حذف نموده در آخر آن یا معرف می‌آورند، مثلاً از نی ول، نه وی (می‌لباند) و از آچول، آچوی (می‌افلنده) و از ترل، تری (می‌بندد)

## غائب

مفرد نکر و منث: هفاد و به چسبنی او آب بخورد  
جمع = دوی ز مور سره او سی آهنا باما می ما نند

۵۵

### خواطیر

|                                          |                           |                             |
|------------------------------------------|---------------------------|-----------------------------|
| مفرد مذکور و مونث: ته و لی ند در بین سے؟ | تو چرا                    | نمی ایستی؟                  |
| جمع ره                                   | رہ تاسی خپل کو دن پر وَسی | شما خانه خود را می لبنا نید |

### متکلم

|                                                                     |         |                          |
|---------------------------------------------------------------------|---------|--------------------------|
| من بر زمین می ایستم                                                 | مفرد ره | رہ ذَه پر مجلکه در بینَم |
| ما سخن پدر را می شنویم                                              | جمع ره  | موبن دِپلا وینا اروُو    |
| یادداشت: فعل حال برخلاف قیاس بهم می آید مثل از بیول، بیانی (می برس) |         |                          |
| واز خندَل، خاندِی (می خندد) و غیره و در پنتو غالباً فعل حال، ومضارع |         |                          |
| کیک طور می آید!                                                     |         |                          |

### فعل حال اسکانی

|                                                                 |                                                                    |
|-----------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------|
| فعل حال اسکانی از اسم مفعول یا اسم صفت ساخته می شود، که در آنها | کلمات فعل اسکانی برای غائب (سی)، و برای مفرد خواطیر (سته) و برای   |
| جمع آن (سته)، و برای مفرد تسلک (سم)، و برای جمع آن (سُو) می آید | در محاوره قدر مار بعد از لام مصدر ری کلمه (آی) می آرند و بعد از آن |
| کلمات فعل اسکانی، مثلاً از خواری، خوار لای سی، یا (خواری سی)    | خوردہ می تو اندر                                                   |

غائب

|                                     |                      |
|-------------------------------------|----------------------|
| سفره نموده هست: هنوز کتاب ویلاجی سی | کتاب خوانده می تواند |
| جمع " دوی جعفرستلای سی              | آهنا دویده می تواند  |

مخاطب

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| سفره راه را خط یکلاجی سے | لوخط نوشته می توانی       |
| جمع " تاسی لوستلای سی    | شما کتاب خوانده می توانید |

مشکل

|                               |                                  |
|-------------------------------|----------------------------------|
| سفره زده دشمن شملای ستم       | من دشمن رانده می توانم           |
| جمع " موب خپله پسند ساتلای سو | ما وطن خود را نگهداشتند میتوانیم |

فعل مستقبل

فعل مستقبل از فعل حال چنین ساخته میشود:

(۱) ماقبل و یا ما بعد و یا در بین فعل حال کاره (به)، رامی آرند مشلا از وائی (سیگوید)، بد وائی یا وائی بد (خواهد گفت) و از پر بن دی (یماند) پرسنے بد بن دی (خواهد باند)

(۲) در مصادر ترکیبی علامه فعل (بن دی)، را حذف نموده در آخر اسم صفت یا پیش از آن کاره (به سی)، می آرند مشلا از قوکپویی، و رکبه سی

(گم خواهد شد) یا به وردک سی

(۳) در بعضی صیغه ناپیش از (به) یا بعد از آن و امفتح زیاده میکند مثلاً از گوری او به گوری (خواهد دید) و از رغیری، و به رغیری یا به ورغیری (خواهد بود) (۴) گاهی بعد از (به) ضمیر متصلب مفعولی یا فاعلی (سته) و عینه می آورند مثلاً از لیکی، و به لیکی (خواهد نوشت).

(۵) بعضی صیغه نا خلاف قیاس می آید، که تعلق به سماع دارد چون از جی، و لا به به سی (خواهد برفت) از کبیری، و به سی (خواهد شد) وغیره  
غائب

|                                |                  |
|--------------------------------|------------------|
| سفره مذکرو منیش: دای پنه و اوی | او خواهد خواند   |
| جمع » » دوی پنه پرین دری       | آهنا خوانند ماند |

مخاطب

|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| سفره » » ته به کتاب و گوری      | تو کتاب را خواهی دید           |
| جمع » » تا سی به کا پنی و رغیری | شما سنگها را خواهی غلطها بینار |

### متکلم

|                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| سفره » » ذه به خیل کالی واخلم   | من لباس خود خواهم گرفت        |
| جمع » » موبد به گلاس و مین پرین | ما گلاس را بر میز خواهیم نهاد |

یادداشت: کلیه به در جمله اغلب اپیش از مفعول می آید!

### مستقبل مکانی

در آخر اسم مفعول یا اسم صفت کلمات اسکا نیزه ذیل می‌آورند:  
 برای غائب (سی) و برای مفرد مخاطب (سته) و برای جمع آن  
 (ستی) و برای مفرد متكلم (ستم) و برای جمع آن (ستو) کلمه (بد) نیز  
 در بین اسم مفعول فعل می‌آید (در حادره قندما ر بعد از لام مصدری کلمه  
 (ای) می‌آورند مثلًا از و تل، و تلای به سی (بیرون شده خواهد توشت  
 یا داشت: در محله حرف (بد) بعد از فاعل می‌آید

### غائب

|                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| مفرد مذکور قا                 | احمد بد باند و تلای سی    |
| جمع " " دوچی بد خط لیکلاسی سی | آهنا خط را می تواند نگاشت |

### مخاطب

|                                |                                    |                                |
|--------------------------------|------------------------------------|--------------------------------|
| مفرد ره                        | ند بد پینتو ویلای سسته             | تو افغانی را خوانده خواهی توشت |
| جمع " " تاسی بد وطن پا لالا سی | شها وطن را پرورد راهده خواهید توشت |                                |

### متکلم

|                                  |                                |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|--------------------------------|
| مفرد ره                          | زه بد پرسیده رتلای ستم         | من بر راه راست فته خواهیم توڑت |
| جمع " " موبه بد اخبار لوستلای سو | ما اخبار را خوانده خواهیم توشت |                                |

۵۹

### امر حاضر

امر حاضر از صيغه های مخاطب فعل حال چنین ساخته می شود :

(۱) در صادر تفعیله ( سے، می ) مخاطب را حذف کرده ، برای واحد بجا آن ( ه ) و برای جمع یا می شقله که ماقبل آن زور کی باشد می آورند مثلاً از آچوی ( اچوه، آچوی )

(۲) این طور امر حاضر معنی است اگر داد تحریر را پیش از ایجاد امر مجرد نمی شود مثلاً آچوه ( می انداز ) اما است مراری است ، چون واو با آن ضمن شود ( واچوه ) یعنی بینداز ، امر مجرد است . بلذگوره ( می بین ) و گوره ( بین )

(۳) در صادر ترکیبیه در آخر اسم صفت ، بحالت لازمی برای مفرد کلمه ( است ) و برای جمع ( هست ) در حالت متعددی برای واحد ( که یا که ) و برای جمع که یا که را می آورند مثلاً از خوب بدل ، خوب سد ( انگارش ) و از خوب ول ، خوب که یا خوب که ( انگارکن )

### امر حاضر مستتر

مفرد مذکرو بنت : کارکوه چخوار داشت | کارمیکن تا خوار فشوی !  
جمع " " وطن قل ساتی | دمن را همیشه حفظ کنید !

امر حاضر مجرد

مفرد مذکور و مونث: پیشوا نهی که زنگ اچوه | در دوات رنگ بینداز  
جمع « » دگوری چدخدکویی؟ | بینید که چه میکند؟

از مصادر ترکیبی لازمی

مفرد « » دخیل در روپه خوب خوب بشه | به درد برادرت درد مند باش!  
جمع « » ورک سی نارے مد و هی | گم شوید، شور نکنید!

از مصادر ترکیبی شعده‌ی

مفرد در « پینتو ملی زبده زده که (کته) | پینتو زبان ملی را بیا موز!  
جمع « » خپل سبق مو زده کی (کته) | سبق خود را بیا موزید!

امر غائب تسلیم

- (۱) امر غائب تسلیم به آوردن دال مکسور (د) پیش یا پس و یا درین فعل هایش رو  
گاهی واو تحریر داریم با آن می آورند مثلًا از گوری و دگوری (بینند)  
(۲) از مصادر ترکیبی در اخرا اسم صفت کله (دیسی) برای مفرد و جمع غائب  
(دو دسم) برای مفرد تسلیم، (دو دسو) برای جمع تسلیم می آورند مثلًا از  
پاکول، پاک دسی، و از خوب و ول، خوب دسی وغیره  
یادداشت: این طور امر غالباً برای تمنا در پینتو می آید.

غائب

|                               |                  |
|-------------------------------|------------------|
| مفرد مذکر و مثنوی: هغه دِگوری | او دیده بروند    |
| جمع " " دوی دخوری             | آهنا خورده بروند |

مجرد

|                     |             |
|---------------------|-------------|
| مفرد " " هغه دِگوری | او بیند     |
| جمع " " دوی دخوری   | آهنا بخورند |

شکل

|                          |               |
|--------------------------|---------------|
| مفرد " " زه د بلا ای سَم | من دولتند شوم |
| جمع " " موئن د پاک سُو   | ما پاک شویم   |

امرد عائی

|                                                                                                                                    |                                                                                                                                    |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| برای امرد عائی در آخر اسم صفت، کلمه ( سے ) برای واحد مخاطب<br>و ( سی ) برای جمع آن می آورند مثلاً از اسم لوحی، (لؤی سنه کلاں شوی ) | برای امرد عائی در آخر اسم صفت، کلمه ( سے ) برای واحد مخاطب<br>و ( سی ) برای جمع آن می آورند مثلاً از اسم لوحی، (لؤی سنه کلاں شوی ) |
| مفرد مذکر: وطنہ! ودان سے                                                                                                           | ای وطن آباد شوی !                                                                                                                  |
| " مونث خوارے الو" سے                                                                                                               | خواہر ! کلان شوے !                                                                                                                 |
| جمع مذکر: فرنوبا لوحی سی                                                                                                           | برادران ! کلان شوید !                                                                                                              |
| " مؤث : خوند و بنا دی سی                                                                                                           | خواہر نا باشد شوید !                                                                                                               |

۶۲  
فعل نهی

اگر میش از امر حاضر کلمه (مد) علامه نهی آورده شود، فعل نهی میشود  
مثلًا از کوه، مد کوه (مکن)، ازواید، مد واید (ملوی) وغیره  
مفرد نه کرو منش : هشتم کلد دروغ مدقاً هرگز دروغ ملوی  
جمع « دو طعن غلیم دوست گئی دشمن وطن را دوست مشمارید !  
لفظی

فعل منفی غالباً آوردن کلمه (ند) پیش از فعل بثبت ساخته میشود مثلًا  
زه بازار تقدنه تلم، کارمی نه در لود من به بازار نمی رفتم، کار نمی داشتم  
دی زمود کرده نه راجحی، خبی نه کوی او بخانه نامنی آید، گپ نمی زند  
داید سبق نه درانی، خی او زن، سبق را نخواهد خواند میر  
موبر را تلوّخوتا می نه راتلا مامی آمیدم، اما شمانمی آمدید !

معروف و مجهول

صیغه های مجهول از افعال متعددی چنین می سازند (۱) در آخر هر ماضی معروف  
کلمه (سویا شو) می آورند، اما در آخر ماضی استمراری کلمه (کبدال)  
می آید مثلًا از و خوب، و خوب سو (خورده شد) از و لیده و لیده سو  
(ردیده شد) و در ماضی استمراری از بد لیده بد لیده کبداله (ردیده میشد  
وغیره . دیگر تطورات آن مثل فعل معروف است .

ت

|                                                                                                   |                                                                                                   |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ماضی مطلق : دا هلاکت بـد اخلاق و هـم سو                                                           | این بچه بسبب بد اخلاقی زده شد                                                                     |
| قریب دا کتاب بـخورد و پـیه خـریده شـد است                                                         | این کتاب بـخندره پـیه خـریده شـد است                                                              |
| آن مکـتوـب دـیرـوز فـوـشـتـه شـدـه بـدر                                                           | آن مکـتوـب دـیرـوز فـوـشـتـه شـدـه بـدر                                                           |
| من هـرـوز در باـغـی لـیدـه کـلـه                                                                  | من هـرـوز در باـغـی لـیدـه کـلـه                                                                  |
| ـ تـنـانـیـ کـشـکـلـیـ حـدـلـه دـلـتـه رـاوـسـتـلـیـ سـوـقـیـ                                     | ـ تـنـانـیـ کـشـکـلـیـ حـدـلـه دـلـتـه رـاوـسـتـلـیـ سـوـقـیـ                                     |
| (۲) محبول فعل حال : در آخـرـ اسمـ صـفـتـ یـاـ اسمـ مـفـعـولـ کـلـمـهـ کـبـنـهـیـ )ـ مـیـ آـرـدـ : | (۲) محبول فعل حال : در آخـرـ اسمـ صـفـتـ یـاـ اسمـ مـفـعـولـ کـلـمـهـ کـبـنـهـیـ )ـ مـیـ آـرـدـ : |
| در وـجـنـهـ جـاـیـ تـرـتـیـلـیـ کـبـنـهـیـ                                                        | در نـگـوـهـ جـاـیـ رـانـدـهـ مـیـ شـودـ                                                           |
| موـبـدـ پـدـ مـلـتـبـ کـیـ رـوـزـلـیـ کـبـنـهـیـ                                                  | ماـرـکـتـبـ تـرـبـیـهـ مـیـ شـوـیـمـ                                                              |
| فعل مستقبل محبول از اسم مفعول مثل فعل و کابی از مصدر رسانه شود، ماقبل                             |                                                                                                   |
| از اسم مفعول یا مصدر کله (بد) غلاست مستقبل و بعد از آن (صی)، می آزد                               |                                                                                                   |
| و ادالحاق را تیزپش یا پس از (بد) زیاده میکند مثل از بنویل، بدینویل                                |                                                                                                   |
| یا بدینویل سی (گرفته خواهد شد) و از خوریل، و بـخـورـهـ لـحـسـیـ (خـورـهـ                          |                                                                                                   |
| خـواـهـدـ شـدـ) و از وـهـلـ وـبـدـ وـهـلـیـ سـیـ (زـدـهـ خـواـهـدـ شـدـ)                          |                                                                                                   |
| دا کتاب به و کتلی سی                                                                              |                                                                                                   |
| انگور خورده خواهد شد                                                                              | انگور به و خوریل سی                                                                               |
| تو فهمیده خواهی شد                                                                                | ته به و پوهولی سی                                                                                 |
| مانو شتہ خواهیم شد                                                                                | موبد بد و لیکلی سو                                                                                |

یادداشت: در افعال مجهوله، علامات مخصوصه فعل مجهول با عنبار جمع و مفرد و غائب خاطب و متکلم چنین فرق نمیکند شلّا سو (علامه باضی مجهول) کپنی (علامه مضارع مجهول و (سی)، علامه مستقبل مجهول)!

| متکلم | خاطب                           | غائب         |
|-------|--------------------------------|--------------|
| مفرد  | سو، کپنی، سی<br>سوئے، کپنے، سے | سو، کپنی، سی |
| جمع   | سو، کپنی، سی<br>سوئه، کپنے، سی | سو، کپنی، سی |

### خواص فعل

در جمله‌هایی که در بحث فعل بطور مثال نگاشته شده، تطورات افعال نتیجه خواص ذیل‌است، خوانده مواد آتی را در تمام جمله‌های مثالیه تطبیق کرده میتواند:

- (۱) افعال لازمی در تذکیر وقتی نیست، مفرد و جمع قلقی یا فاعل خود دارد شلّا در جمله احمد ولایه (احمد رفت) فاعل و فعل هردو مفرد نمذکر غائب و در جمله زما خور ولایه (خواهیم رفت) فاعل و فعل هردو مفرد و مجموع غائب در سی‌ی ولایل (آدمیارفتند) هردو جمع مذکر، و در بینجی ولاییه (زهنا رفتند) هردو جمع مومن است.

(۲) در اغلب صیغه‌ها که برای افعال علامات مخصوصه مقرر است، که بعد از این افعال علامات اغلبًا در مذکور مونث یک طور ند، اما اسم صفت آورده می‌شود، این علامات اغلبًا در مذکور مونث یک طور ند، اما اسم صفت بمحاطه تذکر و تائید فاعل تغییر می‌خورد مثلاً کشکی احتمل را غلی وای (کاشکی حدمی آمد) و کشکی حلمه را غلی وای (کاشکی حلمه می‌آمد) در جمله اول این صفت (را غلی)، بسبب تذکر فاعل، مذکور است و در جمله ثانی بسبب تائید فاعل مونث (را غلی) آمده است.

(۳) اگر فعل متعدد باشد، پس تعلق آن بمحاطه تذکر و تائید نداشته باشد و مجمع با مفعول خود است مثلاً احمد دویجه و خواره (احمد نان خورد) دادی کلله مفروض و مونث است فعل نیز چنین آمد. یا بنجخوختکی و خواره (زهنا خروزه نارا خوردند) ختکی که مفعول هست صیغه جمع مذکور است، فعل (خواره) نیز چنین است

ما ستاسی کلی لید لی دَی من قریب شما را دیده ام

دَی چرگی هکه اچو لی دَی این ما کیا ن تختنم داده است

موب پرپا لبزکی هندوانے و خورپے ما در پا لیز هند و اند خوردیم

دَی بینچی زه ولیدَم لین زن مرادید

ما یوه غوا را نیو لَه من یک ماده گاو خردیم

(۴) اگر فعلی و مفعول داشته باشد و بطريق عطف آمده باشد، تعلق فعل بمحاطه

نذکر و تائیث واحد و مجمع با مفعول دوم است مثلاً ما یوه بخند او سری  
ولیدی (من یکزن و یک مرد را دیدم) مفعول دوم (سری) اسم مفرد نذکر است  
فعل (ولیدی) نیز چنین آید.

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                         |                                                                                                                         |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| او هند و اند و سیب خورد<br>تو ما هتا ب و آذا ب را دیدی<br>موبن یو هلك او یوه بخند را وسته<br>ناسی خو قلمان و مشوانی نیو لے شما چند قلم و دوات را فریدید؟<br>دلست یوه بخند او دی بر سری ناست دی اینجا یکزن و بسیار مرد ناشسته اند<br>(۵) در سه جا فعل اضافی متعددی صیغه جمع می آید، اگرچه مفعول آن واحد باشد:<br>(الف) اگر مفعول آن عام باشد، و در جمله ذکر نشده باشد مثلاً ما اروپلی دی | ده هند و آند و سیب و خور<br>تا سپور محمد اولی و لید<br>موبن یو هلك او یوه بخند را وسته<br>شما چند قلم و دوات را فریدید؟ |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

(من شنیده ام) اروپلی دی صیغه جمع  
 (ب) اگر مصدر مفعول فعل واقع شده باشد مثلاً ده بشکن کمی دی  
 (او دشام داده است) کمی دی صیغه جمع  
 (ج) اگر خو، همه، هیچ، آن، هشتر، بد مفعول واقع شده باشد مثلاً  
 خد دی کمی دی؟ (چکرده)

|                                                   |
|---------------------------------------------------|
| ما اروپلی دی چه ته سخن<br>من شنیده ام که تو بیروی |
|---------------------------------------------------|

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| ک گفته است که من نا کام مم ؟ | چا ویلی دی چدزه نا کام مم ؟ |
| او زدن کرده است              | ده و هل کمی دی              |
| چند گرفته ؟                  | شو د اخیستی دی ؟            |
| چ گفته ؟                     | شد دیلی دی ؟                |
| من تیخ نه خورده ام           | ما یش نه د خومی             |
| او بین کم داده است           | ده ما تد لبر دا کمی دی      |
| تو با او خوب کرده ای         | تا بند و رسه کمی دی         |
| خدایا ! بد کرده ام           | خدایا ! ما بد کمی دی        |

ترین : افعال فیل را ترجمه کنید : زه بدراغی دم . ته به دلام سه . فدو ره !  
پ برکت سه ! احمد جغلي ، کتاب لومستا هی سم . دی وا تی . داتلله ده  
او به و چینه ! بد کار مه کوه . کتاب لومستلی کعبه . احمد مزو شلی

## بحث حروف

حروف برد قسم است: (۱) حروف تجھی (۲) حروف معانی.

حروف تجھی در کتاب خود آموزیان شده است. حروف معانی را در بین  
محض آذکر میکنیم تفصیل آن در صرف و نحوی آید.

### حروف ندا

حروفی است که در وقت ندا استعمال میشود - چون: (آ- اے - او)

آهله! مکتب تهولی نه بخے؟ ای پسچرا به مکتب نه میروی؟

آوروره! دلته مه در پنه؟ ای برادر رایجا ایستاده مشو

ای مرد ایجا بیا آسمید! دلته راسه!

ای فرزند چرا تعلیم نه میکنی

ا سے ڈوڑرہ! ولی نه را بخے؟ ای برادر چرانی آئی؟

ا سے موکوشنین کیچہ دنخوا جاوانه فو! ای مرد انکوشید تا جا مه زنان نه پوشید

او دکانداره! داشتی خرخو سے ای دکاندار! ین چیز را میفروشی

او بیچی ادزوی تربیت ولی نه کوئے ای زن پرا تربیت پسرا نه میکنی

او موری! ولی زوی د بد و چارو ای نادر! چرا فرزند را از کارماهی بد

منع نه میکنی! نه گرزوئے!

### حروف بیان

حروفی است که در آخر اسم، یا جمله می آید، و بیان معنی امیکنده چون <sup>دچن</sup>  
 دا خبره چه ته و ازے زے نه هنم <sup>این سخن را که تو سیلوئی من باور نه میکنم</sup>  
 عمر که در کو چه نا میگردمن نه میگردم <sup>عمر که در کو چه نا میگردمن نه میگردم</sup>  
 دا هلک چه رو ینه زما و رو ده <sup>این پسرا که حی مینی برادر من است</sup>  
 کمال را که کسی یاد گیرد، قوم را حست میکند <sup>کمال، چیخوک زده کی قوم به پیشتر</sup>  
 تا کله نه ولیدم چه تلم مه می پرپن ده <sup>تو اگر مرادیدی که میرفتم مرانه مان</sup>  
 ما کله ته ولید <sup>چسبق دفعه واید وهم د</sup> من اگر ترا دیدم که سبق نه بخواندی تازیم <sup>من اگر ترا دیدم که سبق نه بخواندی تازیم</sup>

### حروف قسم

حروفی است که در جمله نا می تسمیه می آید - چون (آه - بند - ف -)

پر خدا ای چه و نه که که مطلبت و سبب <sup>قسم به خدا کسی نه کنی اگر بطلب بررسی</sup>  
 پر خدا ای چه سلام ہینا <sup>نک</sup> که که ترقی و وینه <sup>قسم بخدا که اسلام را محکم نه کنی اگر ترقی را</sup>  
 پر خدا ای چه دروغ میگفتی <sup>کل</sup> بر غشت پیدا کنی <sup>قسم به خدا که دروغ میگفتی اگر بر غشت پیدا کنی</sup>  
 خدا ی و که دین سوچه پایمال سے! <sup>قسم بخدا اگر بیدار نشدی پا مال می شوی</sup>  
 خدا ی و که د آزار کاوه که لونی سے <sup>قسم بخدا اگر آزار میگردی کلان نمی شوی</sup>  
 خدا ای بند و که د پر پرین قدم <sup>قسم به خدا اگر ترا بام</sup>

### حروف عطف

حروفی هست که برای حوصل کردن دو اسم یا دو جمله استعمال کرد و می شود  
چون : (او- هم - بیا - )

(او)

|                                   |                  |
|-----------------------------------|------------------|
| احمد او تو ز را غلبه              | آمدند            |
| قائم او محمد و را غلبه            | آمدند            |
| گل محمد را غلبه او دو خواه و خوبی | آمدند            |
| پسر لی را غلبه او کلان غور بده    | آمد و گلهای شغلت |

(هم)

|                                          |                                         |
|------------------------------------------|-----------------------------------------|
| اسلم دوچی و خوبیه او بیده هم و چینیه     | اسلم نان را خورد آب نیز آشامید          |
| ده مو قریزده کی طیاره کی هم فرده کمه     | او مو ترا آموخت طیاره رانز آموخت        |
| نور الدین بیچ رفت، سیا هم کرد            | نور الدین بیچ رفت، سیا هم و کی          |
| ما کرباس جوئی کی، لانگی هم جوئی و م      | من کرباس را ساختم لانگی را هم می سازم   |
| دقنده ار صون کیم جز بیه سو کتابخانه خوبی | موزیم قذف را ساخته شد کتابخانه هم بنایش |
| ما اودس تازه کی لمونی هم کوم             | من وضو کردم ناز را نیز میکنم            |
| ناخواه و خوبه له شد دهن و مکله           | تو خرا را خوردی شیر را هم آشامیدی       |
| زه قند هار قد ولارم میا کا با            | من به قند مار فرم باز به کابل           |

|                                          |                                         |
|------------------------------------------|-----------------------------------------|
| من کیبار علم را آموختم باز به آن جل کردم | ما یو وار علم زده کی بیا می عمل په و کی |
| من سواری شتر را آموختم باز بر اپ سوردم   | ما داوین سپاری زده کوه بیا پراسپوردم    |
| تورخت نارا پوشیدی و باز کشیدی            | قاکالی و غسته بیاد و کبته !             |
| تود کازرا خلاص کردی باز بستی             | تا دکان خلاص کی بیاد و تاره             |
| تورفتی باز آمدی                          | ته قلار سے بیا را غله                   |
| من طیاره زده کرہ بیا پکین سپوردم         | ما طیاره زده کرہ بیا پکین سپوردم        |
| دوى ته د چنگی و ویشته بیان و هله         | ایشان ترا برز مین زدو باز زند           |
| دوی ته را وغلو منته بیان پورسپوردم       | ایشان ترا طلب کردن باز نیما نداند       |
| حروف لفظی و هنی                          |                                         |

حروفی هست که بر لفظی کار سے دلالت میکند - چون : ( بے - نا - ند - مر )

( بے )

|                    |                      |
|--------------------|----------------------|
| او بیدل هست        | دی بے زره دی         |
| ما بے قوه بیتم     | مود بے واکد بیو      |
| من بے برادرم       | زه بے فردوره یم      |
| این نان بی مزه است | دا بدزی بی خوفده ده  |
| آن شخص بی کمال است | هدف سمهی بی کماله دی |
| ایشان بی علم اند   | دوی بے عله دی        |

(نَا)

|               |                |
|---------------|----------------|
| من ناخوش هستم | زه ناجویم      |
| او بے خراست   | هغد ناخبره دی  |
| مانا قابلیم   | موبد ناقابل یو |
| تو بے عسلی    | ته ناپوہ نئے ! |

(نَهْ)

|                                 |                             |
|---------------------------------|-----------------------------|
| او نه میرود - و نه می آید       | دی ندیجی او نه راجی         |
| او نه آمد، و نه کار کرد         | هغد نه داغی، او نه کار کوچا |
| تو نه میرفتی، و نه کتاب می دیدی | ته نه قتل، او نه کتاب کوت   |
| شما جا مه وطنی را نه می پوشید؟  | تا سو وطنی کالی نه آغوندی؟  |
| موبد میوه نه ده خور لے          | ما میوه را تخوردہ ایم       |

(مَدْ)

|                      |                         |
|----------------------|-------------------------|
| این رخت نا را بھر    | دا کالی مه ورہ !        |
| ضچ بسیار مکن         | د پر خرش مه کوہ !       |
| با مردم او باش منشین | دلوقکان نوسرو مه کبندیہ |
| کارنا سی بدرا مکن    | بد کاروند مه کوہ !      |

### حروف تردید

حروفیست که تردید کارے یا سخنی را میکند - چون: (یا - که - که نه وی)  
(یا)

|                          |                              |
|--------------------------|------------------------------|
| او زنده باشد یا مرد      | هغه به یا مرد وی یا زنده وی  |
| تو دیتا ده باشی یا نشسته | ته به یا و لاهه یا ناست      |
| این تلخ باشد یا شیرین    | دابه یا تریخ وی یا خوب       |
| این خفته باشد یا بیدار   | دابه یا بیده وی یا و بین     |
| ما میرویم یا میهاییم     | موبد بید یا خویا بد پا پین و |

(که)

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| دستاریخواهی یا کلاه؟          | گپری غواصه که خوله؟        |
| دریشی اغوند سه که پر قوگ؟     | دریشی اغوند سه که پر قوگ؟  |
| این رایخواهی یا این؟          | دا غواصه که دا؟            |
| کابل ته بخے که قند هار قد؟    | کابل میروی یا قدمار؟       |
| گوشت بخوره که شبور وا؟        | غومبی خوره که شبور وا؟     |
| دکور تربیت مهم دهی که دملکتب؟ | تریت خانه مهم است یا مکتب؟ |

۷۳

(که ندوی)

داورگه، که ندوی هابل ورکه این را بدء ورنه آن دیگر را بدء  
 ادب و چیزی که ندوی شلو' چیز تو' آب را بخورد ورنه در غ بخورد  
 دو دیج را نیسند که ندوی انگور را بخورد  
 موب بوزه که ندوی دوی بوزه مارا پیر ورنه ایشان را ببر  
 علم زده که، که ندوی خواری قبول که علم رایما موز ورنه خواری را قبول کن  
 لیک زده که، که ندوی دبل حتیاج یو اخطرا یاد بگیر ورنه اعتیاج دیگری را ببر

حروف شرکت اختصاص

حروف فیست که دوچیز را در یک حکم با هم شرکیک مینماید، چون: (هم)  
 (هم)

|                                          |                                       |
|------------------------------------------|---------------------------------------|
| تو بسردی من هم با تو میردم               | تله بخی زه هم در سره بخی              |
| من میردم ترا هم با خود یی برم            | زه بخی تا هم را سره بیایم             |
| موب سبق وا یولیک هم زده کوو              | ما سبق بیخوا ییم خط را هم یازیلیم     |
| موب رایمارے را نیو لے کاری کتم ترا هرنسو | ما طیاره ها را خردیم گلادی هم سین خیم |

حروف جاره

حروف فیست که قبل از اسم یا پس از اسم می آید معنی آن اسم را به دیگر میکشاند

|                                                         |                            |
|---------------------------------------------------------|----------------------------|
| چون: په - کبن - باندی - پر - ند - له - سره - شخن - غیره | قاسم به بازار کبن و        |
| قاسم در بازار بود                                       | اختر په کو خد کبن گرزیده   |
| اختر در کوچه میگشت                                      | احمد پر بام و خوت          |
| احمد بر بام بالا شد                                     | بازگل پراس سپور سو         |
| بازگل بر اسب سر ارشاد                                   | دی لکوده دوت               |
| او از خانه بدر شد                                       | ته له با غد راغله          |
| تو از باغ آمدی                                          | مو بن دکوره شخن را غلو     |
| ما از خانه آمدیم                                        | تا داحمد شخنه پونتنز و کمه |
| تو از احمد پرسیدی                                       | احمد د محمود سره راغنی     |
| احمد با محمود آمد                                       |                            |

### حوال

کلمه هاییست که در بینیت کلمه های مخصوص در واقع مخصوص به سبب مجاورت  
قدرتی تغییر پیدا میکنند، حوال این هست:

- (۱) علامه اضافت (د)، که مضاناف الیه خود را زبر میدهد -
- (۲) صروف ندا (آ)- اسے - او (که به منادای خود را زبر میدهد -
- (۳) صروف جاره (په - باندی - پر - له - ند - سره - شخن -) وغیره

که در آخر مصادر و اسامی عراد و اسامی جنسی در آخر اکثر جمع مذکور یا جمع هشت  
و اومی آورده این عمل و او را کثراً عالمه اضافت و عروف نمایم کند :

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| په او بونکن ولو پدَم      | در آب افتیدم             |
| په و هلو خوک نه سهپزی     | به زدن کسی برابر نمی شود |
| په او بُو خوک نه سی تلاعی | برآب کسی رفته نه میتواند |
| له سی و سره ناست و م      | با آدم ناشسته بودم       |
| له شنجو سره همه کشنبه     | مازنان مه نشین           |
| دو یلو تخته معذوریم       | از گفتن معذوریم          |

ترمین : در جمله های ذیل عامل و معمول و طرز عمل هر کیم را نشان می‌میزد .

او فرورده ! د علم زده کولو ، د پاره کوشش و کدا !

رامی بر ابر برای علم آموختن کوش

په خپله ، له لید لو تخته د بئے کماله سهی ، عبرت واخله !

( خودت از دیدن آدم بچ کمال ، عبرت بگیر )

۷۷

## جمله و اقسام آن

تعریف - جمله کلامی است که برای شنونده ازان فائدہ تامہ حاصل میشود، یعنی مرکب تام یا مرکب معین میگویند جمله برد و قسم است (۱) مفرد (۲)، مرکب نفرده آن را میگویند که با جمله دیگر سے ربط معنوی نداشته باشد - اقسام جمله  
ذیل است اسمیه فعلیه - استفهایه وغیره

(۱) اسمیه: اجزای آن مبتدا و خبر است در افزایی فعل خبر نمی‌آید

مثالها

|                                |                         |
|--------------------------------|-------------------------|
| اسلم تو نکی دی                 | اسم تلویتی دی           |
| حیمه نشسته است                 | حیمه نامه ده            |
| برادران بالای چوکی ناست دی     | زما و وور پچوکی ناست دی |
| آن خوابیده است (در اکشیده است) | هغه ملاست دی            |
| این هم کیستند؟                 | داهول خوک دی؟           |
| قلم آنجا افتاده است            | قلم هله پوت دی          |
| دوات پر است                    | مشوا نهی دی که ده       |

در مثالهای فوق اول متار دوم خبر است - بعد ازان صرف ربط - خبر کاهی مفرد میباشد  
در مثالهای مذکوره و گاهی متعدد میباشد - مثلاً  
احمد روان دی و دی خوری | احمد روان است نان بخورد

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| حسین ناست دهی سبق دانی<br>اکرم بیار خوب و آدم دیندار است<br>رحیم بیار حیان اک - پاک من بے آزار حمرا<br>تو استاده یا نشسته ؟<br>تا سودلت دی ریاست که هلت دی ؟ شما یخا هستید یا آسمنا ؟<br>خبر دم گا ہی فعل هم عیید چون مثال (۱) و (۲)<br>(ب) جمل فعلی که اجزای آن فعل فاعل هست، در پیتو فاعل فعل مقدم می آید<br>چنانچه در فارسی هم این قاعده هست - جار و محروم، طرف، حال، وغیره از<br>متعلقات فعل هست. | حسین ناست دهی سبق دانی<br>اکرم بیار خوب و آدم دیندار است<br>رحیم بیار حیان اک لنه بے درخواست<br>ته ولایت که ناست ؟<br>شما یخا هستید یا آسمنا ؟<br>خبر دم گا ہی فعل هم عیید چون مثال (۱)، (۲)<br>(ب) جمل فعلی که اجزای آن فعل فاعل هست، در پیتو فاعل فعل مقدم می آید<br>چنانچه در فارسی هم این قاعده هست - جار و محروم، طرف، حال، وغیره از<br>متعلقات فعل هست. |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

### مثالها

|                       |                  |
|-----------------------|------------------|
| عمر پاچید             | عمر بر خاست      |
| احمد دده شو (مید شو)  | احمد خوابید      |
| معروف کنیاست (کنیعنی) | معروف نشست       |
| محمد نه دی را غلی     | محمد نه آمده هست |
| محمد ته ره شوه        | روز جمعه گذشت    |
| کتو چپه شوه           | دیگ چپه شد       |

|                                                                                    |                            |
|------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------|
| بچه ها دویدند                                                                      | هلکانو مندا کمه            |
| زهنا می گردند                                                                      | بنجی ژارمی                 |
| سنگ غلطید                                                                          | تیزه (پبره) در غسته        |
| کا هی فعل خدف شده لشتب فعل بمحض علیه میگویند چون:                                  |                            |
| تو زده شده بودی!                                                                   | تَه و هَلَی سَوَّی وَسَے   |
| نان خوردہ شد                                                                       | بِوَبِی کَه وَخُورَه شَوَه |
| کتاب خوانده شد                                                                     | کتاب دَدِیل شَوَه          |
| آب اندانه شد                                                                       | اَدِید توئی کَمَسْ شَوَسے  |
| کار خواه شد                                                                        | کار بَدِ وَمَثِی           |
| دزدان گرفتار شدند                                                                  | غله و فیرل شَوَه           |
| شیطان رانده شد                                                                     | شیطان و ترقل شَوَه         |
| اگر جمله مفعول هم با فعل و فاعل مذکور بود، در میان فعل و فاعل آورده شود میشود چون: |                            |
| عنان خورد                                                                          | عمر مری و خوره             |
| بهادر مطالعه میکنند                                                                | بها در مطالعه کئی (کوئی)   |

|                                                        |                            |
|--------------------------------------------------------|----------------------------|
| من ناز کردم                                            | مالو نج وکی (نمونه نج وکی) |
| شما نان بینخورید ؟                                     | تا سو بی و بی خوری ؟       |
| آهنا جامه را پوشیدند                                   | هفو جامی وانغوسته          |
| دختر کان بازی میکنند                                   | جنکی لو بی کوی             |
| حليمه کارند میکنند                                     | حليمه کارند کوی            |
| گاو علف نمینخورد                                       | غوا وابنه نه خوری          |
| تنه بد خط و لیک ؟                                      | تنه بد خط و لیک ؟          |
| اگر فاعل ضمیر متصل باشد مفعول بر فاعل مقدم میشود، چون: |                            |
| کتاب را دیدی ؟                                         | کتاب دوکوت ؟               |
| احمد را دیدم                                           | احمد می ولید               |
| ناز را خواندیم                                         | نمونه مو دکی               |
| سبق را خواندی                                          | سبق دو دیلی ؟              |
| ذ موز کور مولیدی دهی ؟                                 | خان را رادیده اید ؟        |
| اگر فاعل ضمیر متصل باشد مفعول بر فعل مقدم می آید چون:  |                            |
| مردی دلی نه خورسے                                      |                            |
| نان چرا نمینخوری ؟                                     |                            |
| بمسجد نه میروی ؟                                       | مسجد ته نه استه ؟          |

|                                             |                                  |
|---------------------------------------------|----------------------------------|
| راست میگوئی ؟                               | رشتیا وائے ؟                     |
| این چه میکنی ؟                              | داخه کوئے ؟                      |
| چه شی خورے ؟                                | شہ شی خورے ؟                     |
| ظرف اکثر از فاعل و مفعول بیشتر می آید، چون: |                                  |
| ا) مرور زبان از رفتہ بودم                   | عن کورتہ تللی و م                |
| بروز جمعه مردم کا رینیکند                   | د جمع په و درخ خلق کا ند کئی     |
| در مدرسه طلباء، سبق میخواند                 | په مادر سکب طالبا سبق واٹی       |
| در فانہ جنگل نامن                           | کورکبیں جگر می مارکوه!           |
| برائی ما تری پره پوری کتاب کوت              | دیشیب تادیر کتاب کوت             |
| درین ده چند خانہ است؟                       | په دے کلی کبیش خوکوره دی؟        |
| در افغانستان بسیار غرفت و شوق               | په افغانستان کبیش پنبوتو دیر شوق |
| پنبوتو نظر می آید                           | او عزت بشکاره کبینی              |
| آنجا په میکردی؟                             | هلته دی خد کول؟                  |
| او رهی (دو بی) کبیش چوتھ و مے؟              | در تابہ ان کما بودی؟             |
| حال اکثر بعد از ذوالحجه می آید پھر:         |                                  |
| ا) حمد و اکرباں دیدم                        |                                  |

|                                        |                                      |
|----------------------------------------|--------------------------------------|
| مُحَمْدُ دَوَانِ مِيرَفْت              | مُحَمْدُ پَهْ مِنْدَهْ تَلُوْ (قَيْ) |
| اوْخَرْسَهْ بَرَامِ گَفْت              | هَغَهْ رَاتِهْ چَنْدَهْ اوْهَيل      |
| قَاسِمْ جَلْدَ جَلْدَ بَكْتَبْ مِيرَود | قَاسِمْ گَهْ نَدَهْ مَكْتَبَهْ بَخِي |
| رَحْمَتْ خَوشَحَالَ رَوَانَ دَهْ       | رَحْمَتْ خَوشَحَالَ رَوَانَ دَهْ     |

ج - جمله استقبا میه  
 اگر در جمله بسبت کدام چیز سوالی باشد آزا استقبا میه میگویند .  
 استقبا میه اگرچه از اسمیه و فعلیه یک قسم علیحده نیست بلکه جمله استقبا میه گاهی  
 فعلیه بیا شد و گاهی اسمیه - لیکن چون که احکام علیحده دارد لهذا جدا آورده میشود .

|                                   |                                   |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ۱- خَلَهْ وَلَارْسَهْ ؟           | ۱- چَرا اَسْتَادَهْ ؟             |
| ۲- دَاخِهْ شَهْ دَهْ ؟            | ۲- اين چَرِيزَهْ اَسْتَهْ ؟       |
| ۳- تَهْ سَبْقَ وَلَيْ نَهْ دَهْ ؟ | ۳- توْ چَرا سَبْقَ يَنْجَوَانِي ؟ |

تمرین : در جمله های ذیل اسمیه و فعلیه و فاعل و مفعول ، و مبتدا و خبر را نشان بدہید :

زه پرون مکتبه ولارم . تا پښتو زده کوله . پښتون ننگیالی قوم دهی ،  
 احمد و محمود و ده پښتو هم برقوه عد و پښوو له .

جمله های فارسی ذیل را به ترتیب قواعد بالا افنا فی کیند !

مُحَمْدُ دَيْرُوزَهْ اَحَمَدَهْ كَتَابَ دَهْ . اوْخَوبَ اَدَمَهْ اَسْتَهْ . اَمْرُوزَ اَحَمَدَ دَوَانَ نَهْ آمد

۲- پیشتو ولی فه ذده کوئے ؟  
 بیا به نو په پیشتو کبن خدگز دران  
 باز در افغانها چطور گز را خواهی داد ؟  
 ۴- آیا دار حیم فدّتی ؟  
 ۶- آیا این حیم نیست ؟  
 ۷- هغه ستاپلارند دتی ؟  
 ۸- ماتاقه نه وویلی، چه پیشتو زده کمه ؟  
 من بشما تلقنه بودم - چپیشتو را مادر  
 و ته خبونه چه دروغ درواز جها دخنوری دی  
 تو خبر نداری که دروغ رو سیاهی رو جهانست  
 ۹- توره چه تبریزی خوگذ ارلوه کند ؟  
 شمشیر کتیز مشود - برای گذارنے ؟  
 زلفی چه دل و ل شی خوچل یارلوه کند زلف که صح ونا، میشو درایار خود نے ؟  
 ازین شالہما معلوم میشود که استفهام بر دو قسم است - یعنی آن سوال کم  
 برای تحصیل علم از مخاطب کرده میشود - این را استفهام میگویند - دوم سوال کم  
 جهت اثبات کلام خود از مخاطب کرده میشود - این را استفهام تقریری میگویند - در  
 استفهام تقریری اکثر حرف نفی میباشد - پنج شالہما اول را استفهام، پنج  
 شانی را استفهام تقریری است  
 در مجلہ استفهام میپیشتو گا ہی کلمات استفهام ( خَدَّلَه - خُوك - گَنَدَ )  
 ذکر میشود - و گا ہی استفهام صرف از اچھے معلوم میشود  
 یک قسم استفهام دیگر نہیں بست کہ آن را استفهام انکاری میگویند مثلاً :

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ته په پر دو خلقوبناد شے ؟<br>تو به مردم اجنبی شاد خواہی شد ؟<br>چد بدکوسے ینکی بد موندہ کے ؟<br>تاکه تو بد میکنی نکلی خواہی یافت ؟<br>چد نہ کار هلتہ خد کار ؟<br>ک کار نداشتہ باشی - انجا چد کار ؟<br><br>په دیناکبیں بد دغم خلاص شے ؟ در دینا از غم خلاص خواہی شد ؟<br>چد نہ خنے نوبور سپردے ؟ ک نبی روی خواہی رسید ؟<br><br>این مثالہ اسی استفہام انکاریست چرا ک معنی این مثال:<br>چه ته به په پر دو خلقوبناد شے ؟ این است ک مردم اجنبی شاد خواہی شد<br>و مکذا ۱۱ مثلہ دیگر |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

قسم دوم: جملہ مركبہ کہ با جملہ دیگر بعلت و لعل معنوی داشتہ باشد یعنی  
قرار ذیل است: ندا نیہ، بیانیہ، شرطیہ، قسمیہ، معلله - وغیرہ  
(۱) ندا نیہ: ندا اقرب (بنہ نزدے، نزدیکتر)

مثالا

|                                                                                                                                                                                |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| خدا یہ خیورا پیش کے ! خدا یا خیر میش کنی !<br>آللہ ا صداقت و صفائی در خند غواہ<br>خدا یا! از قو صداقت صفائی یخواہم<br>برادر قدر سے از خدا بر س مردم<br>آزاری مکن مد آزاده وہ ! |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

عمر جاندزو یه خلق تو سره جنگ مه کوه  
پچیم عمر جان ! با مردم جنگ کن  
سعادت خانه اور ورد خد شو ؟  
در ته بَزَغَ کد !

پستنورا شی اچه تول یوشو بے نگی پر پوی  
ای فغا هنا ! بیا یید که همه یک شوم بے  
د بنمنان خند اکوینه  
درین امثله حرف ندا خذف شده - اول منادی وبعد ازان جواب نداست  
گا هی حرف ندا منادی و فعل از جمله جوابیه خذف میشود -  
مثال :

فضل !!! فضل !!!  
خیر !!! خیر !!!

{ وغیره

معنی این کلام این است : خدا یه فضل و که میشود !

به قریب چین ندا کرده میشود :

اے هله ! دل تدریا شد  
ای بچه ! بینجا بیا !  
اے سریید دا خد شی در خند دی ؟ او آدم پشت چیست ؟  
اے ڈوڑہ ! دالار چوتھ تلله ده ؟ او برادر ! این راه بکجا رفتہ  
اے کاکا (قوه) د قند هارئے ؟ ای کا کاتوا ز قند نارستی ؟

اے دیپنبو دباغ گلاؤ نل خند اوسی ! ای گلهای باغ پینتو ہیشہ شلقتہ باشید !  
بعضی ٹا بجا سی (اے) درند ا (آ) میگو یند .

براہی بعد چینن ندا کر وہ میشود

او جان ! آنجا چہ میکنی ؟

او بابا ! بہراہ کار شما است ؟

او یاره لجلال آباد سکم کم یو دی ؟

او بچہ مکتب غد دی ؟

او عمره ! دلتہ راشہ عجبد تا شدہ

او عمر اینجا بیا عجب تا شاست !

براہی بعد چینن ندا کر وہ میشود :

های د (ھے) دشیل ! ! ! را و گز ! ! ! اور شید ! ! ! بگرد

ھوی ما ما ! ! ! پھے لار مرد جه

ھبوا آس والا پہ کبنت کئیں ولی ختے ؟ او اسپ والا درشت چرامیر وی !

آ، ہم براہی ندا ای بعد می آید چون : آخلقوم رئے کوم - آدم دم مردا

قا عده - اول حرف ندا (اگر ذکر شده بود) بعد ازان منادی در آخڑ جواب

ندا ذکر میشود - و اسیک بران حرف ندا داخل شده باشد، آخڑان قسمی یا

ک آن فتحہ بہ (ها) نوشته میشود .

حرف نداگرچه حذف است لیکن معنی او چنین است که (تاتا) بزیغ کنم یعنی  
بتوصدایمکم، پس این یک جمله شد و جواب نه اجله دیگر، که هر دو جمله مركبه میشود  
(ب) جمله بیانیه:

- مثال ۱) (۱)، پُرُون ما په اخبار کیش لیدلی و چه دیر ذرمن در اخبار دیدم - که در جایا چهل هزار  
په جایا کیش خلوبیست ز مخلوق سلام قبول کیزد مردم سلان شده اند -
- (۲)، عرب با اخبار و نه لیکی، چه په فرقه  
کیش سلام په دپر سوت سره خپریز  
زودی نشر میشود .
- (۳)، رسول الله صلم فرمایلی دی؛ مسلماناهنده  
رسول الله صلم فرموده - سلان ان است که سلان  
از دست داده دهند دلاس او دخو په اون  
چه مسلماناهنده دلاس او دخو په اون
- (۴)، دیلو هو بیارانو دارای ده چه سلام  
لپکر سمه مه شمندان سلام برآ دین و دنیا  
دینا و دینا دپاره بهتر قانون دی  
بهتر قانون است -
- (۵)، داخبره فیلسوفان تو تحقیق ته رسوله  
این سخن را فیلسوف اسلام تحقیقی سازده نکر  
چه مسلمانان هر خو مره دنور و اقوام  
در سهم و اوج متاوکی هفوم خوار بز کرده باشد هما نقدر خوار خواه په مشد  
از حصول ترقی این چه قدر قابل تقدیم  
خبره ده چه: "خُذ ماصفا و ع ما کدر" یعنی صفا را  
یعنی صفا و اخله خمر پر پنده !

درین امثله فوق دو جمله هست دوم بیان اول را میکند - لہذا جمله اول امین دوم را  
بیان میگویند هر دو جمله سیا نیه میشود  
مثالاً : "ما پرورن په اخبار کنیں لیدلی و این جمله مبینه شد و این که «چه  
په چاپان کی خلویت زره خلقوا سلام قبول کړیده»، مبین یا بیان شد  
مبین و مبین هر دو جمله سیا نیه شد

ج - جمله شرطیه:

آن دو جمله نیکه و قوع مضمون یکی برو قوع مضمون دیگرے وابته باشد  
اول را شرط - دوم را جزا هر دو را جمله شرطیه میگویند مثالاً

- (۱) تاکه سبق ویلای نواوسن عالم و ای اگر تو سبق سیخوانزی حالا عالم می بودی  
 (۲) که معلم پنتو و گور سے نو پنبو به زده اگر زهنا سی افغانی را پیشی فتحی را زاید  
 (۳) که په خلقو د حهم کاوه - نو خدا په رهم و که اگر خلق حم میکردی، خداوند په حم میکند  
 (۴) که ترقی هنواره نو بند خویونه خیتا کم اگر ترقی سیخوا هی اخلاق خوب اختیار کن  
 (۵) که شوک به ظلم سره خیل سر لوری خواهد اگر کسی ظلم خود را مغز کردن سیخوا هد قصنه  
 نو دفعه عوقده دی په قرآن شرکت کنی و فرعون را در قرآن شرف به نماید  
 (۶) هر شوک چه دوستا نو سره حم کوی کسکایه دوستان خود فرمیب میده داشت  
 دیگران را به نه کی خواهند شد.

اگر کسی ہو شیار باشد - بد دستی شنا  
فریب نخورد

(۷) که خوک ہوبیار ہی دینہنا نو پہ سی  
در مذ غول بزی

اگر علم بی عمل بکار می آمد پس شیطان  
بیمار دوست خدا می بود  
چون کار نیکی ، خوار خواہی بود

(۸) که بے عمل علم پکار در اتلای نو به  
شیطان دخدا ای دبردو وای

چون کار نیکی ، خوار خواہی بود

(۹) چه کارند کوئے نو خوار بده ؟

چون یمروی چیزی خواہی یافت

(۱۰) چه درست ، چه به موست :

اگر مسلمان دخیلی ترقی اساز لتوی  
لو سیرت رسول او سیرت صحابہ را

(۱۱) که مسلمان دخیلی ترقی اساز لتوی

مطاعت کنند

د و گوری

ہر چیز کے مجلس ہو شمندان نیخواہ

(۱۲) هر خوک چد د ہوبیار ان مجس

انسانیت کامل خواهد شد

ند غواہی سے یتوب بکامل فہمی

اسا نیک ب او لا د خود در طفیل ادب

(۱۳) هر خوک چد چیل اولاد ته په

و خوش خلقی نشان نه ه - خداوند تعالیٰ

ند بسی فو خدا ای تعالیٰ به در دی

بدست اینها برائی شان سزا

په لام دوی ته سزا و دیکی

سیده ه .

شرط جیشہ بر جزا مقدم بیبا شد و حرف شرط (که - چه) عموماً بر این آورده

و در اول جزا حرف جزا (نو)، ذکر میشود - چنانچه در امثله مذکوره دیده میشود که هی صرف شرط ذکر نمی شود چون مثال ۶ و ۱۲ وغیره در تصویرت در شرط کلمه (هر)، آورده میشود.

د - جمله قسمیه:

آنست که در ان برای تاکید کلام خود قسم خود ره شده باشد چون  
 (۱) و نیزه که مکتبه ندو لایر که خو نویزد و اند اگر مکتب نزقی - اگر عامت  
 (۲)، قسم په خدا چه او، هفته آن سه دوسته و کنم که  
 کسی نکرده باشد  
 چه هیچانه وی که هی

براستی که دیر و زیسته آمده بودم

نه می نه ولید می

گر شما راندیرم  
 بخدا که از زندگانی ذلت

مرگ بسیار خوب است  
 موگ هبر بند دهی

(۴) قرآن اگر عامت  
 (۵) ستاد وی که لب مسترگی ندیزد

قسم شما باشد که اند که هشم خود را باز کنید

شما را بخدا قسم که از کارهای بد

دست بردارید  
 لاس نه اخله

- (۸) زه خدا ای که په پو همین هم | قسم بند اگر بفهم  
 (۹) ستا په سر کرد به دروغ دایم | قسم بسرشان اگر دروغ لفته باشم  
 اجزا و جمله قسمیه این هست (۱۰) حرف قسم پون (بدو- په) (۱۱) سقمه آن  
 اسم که با نام قسم کرد و می شود - پون خدا ای - قرآن - راستی - و هرچیز  
 که نزد تکلم عظیم اشان شمرده می شود --  
 پس حرف قسم، می قسم به بتادیل این که «قسم کوم» یا «قسم خور»  
 په فلاخی این را قسم می کویید - جمله که بعد ازین جمله ذکر می شود - و قسم تا کیدار  
 می کند «جواب قسم» نامیده می شود - قسم و جواب قسم جمله قسمیه می شود -  
 اگر در مثابهای فوق فکر کرد، شود سراذل دیده می شود !  
 (۱۲) در پستو، قسم عربی نیز تعلم می شود - چون مثال اول  
 (۱۳) کا هی عرف قسم و می قسم به و نفیظ قسم هرسه حذف می شود چون ستاد وی  
 یعنی ستاد په خدا ای قسم وی  
 (۱۴) ته خدا ای - زه خدا ای - در اصل چنین هست: تا په خدا ای قسم کوم

ترین جمله ای ذیل را ترجیح کنید:  
 زمازوره ! ستاد وی که بدزمود کوه نه راسه بشه . خدا ای دپاره د  
 په روی دیره . دعا شقا فیله های هوی دو . خدا بروی تدریباند اگران

یازه خدای قدم خورم - بوجکتت استعمال مختصر شده است  
 (۱۳) گاهی نحاطب را هم قسم داده میشود چون مشال (۷۰۶)

ھ- جمل تعلیلیه:

آن هست که از دو جمله ساخته شده باشد کنی ازان وجه و سبب دلیل  
 و قوع مضمون دیگر را بیان میکند - چون

۱۱، ذه پردن ش در علم خله ما ویل چه من دروزیش شناوه آدم، چرا که من  
 خیال میکرم که شما به خارفته با شید  
 از شما ازین سبب بسیار گله ام می آید که

روست برایم مینا یید چه دوست راته بنکارے

۱۲، ذه صبا دخیره سره جلال آباده  
 من صبح بخیر بلال آباد میردم - چرا  
 که چزی کار دارم

چم جکه خد کار می ذی

۱۳، ذه هلت پرون تللی و م بیان نمایم  
 آزار مادر و پدر رانگیز که بسیار

چه دبره گناه لوی

۱۴، ذه چلم ند خکوم استا منع کریم  
 از سلگیت بسیار بدم می آید - محض  
 تقليید اروپائی هاست

او پایی تقلید ذی

- (۸) د عملو خندي يوه نه خوبنېزى از عملها يكى ھم خوشم بى آيد - كه زندگى انسان را مخصوص سىاست و عقلش فرا ب مىكىند
- (۹) زه د بـلـچـاحـنـدـ عـادـاتـ،ـ اـخـلاقـ من از اغيار عادات و اخلاق نه زده كوم - جـكـهـ چـهـ اـسـلـامـ مجـعـ يـادـنـيـگـيرـمـ چـراـكـ اـسـلامـ خـودـ شـ مـجـعـ الـاـخـلـاقـ دـىـ - فـوـدـغـهـ پـاـكـ مـعـلـمـ مـيـ بـسـ دـىـ
- (۱۰) د پـلـارـ خـاطـرـ دـ كـوـمـ كـهـ نـهـ تـاـ خـاطـرـ دـ پـرـ شـهـاـ مـيـ بـيـمـ وـرـنـهـ خـودـتـ باـسـ بـيـارـ بـدـكـرـ دـىـ خـورـاـسـرـهـ دـ بـرـبـدـ كـمـپـدـىـ
- (۱۱) در جمله تعلييليه سه چيز مينا شد (۱) جمله معلله يعني آن جمله ک و جهش بيان ميشود (۲) جمله معلله يعني آن جمله ک بيان بىكىند (۳) صرف تعلييل (جـكـهـ) مـعـلـلـهـ وـ مـعـلـلـهـ جـلـهـ تعـليـلـيـهـ مـيـشـوـدـ
- در پښتو حرف تعلييل (جـكـهـ) است - اين حرف اکثر در اول جمله اى آورده بعد ازان «چـهـ» بيان مى آيد چون مثال اول گا ہي حرف تعلييل در ميان جمله اول آورده چون مثال (۲)

۹۳

گا ہی حرف تعلیل حذف میشود چون شال (۵)  
گا ہی حرف تعلیل حرف بیان (چه)، ہر دو حذف میشود چون شال  
(۶-۷)

تمرين: در جمله‌اي زيل قسام جمله را اشان داده تجزيء کنيد.  
پرون و لي ز موبزکره نه را غلی؟ احمد دلته فدرسته، خکه چه کار تقلیلی.  
پښتو خورا خوبده ثربه ده، خکه چه پوره تو اعد لري. په خد چه سلام  
تری تو لو اديا نو حق دئي! وروزره استا مکتوب را ورسپه اي.

ند نے خبر، چه زه پښتو زده کوم؟

جمله‌اي فارسي زيل را افغانی کنيد:

احمد پرا ايتاده هست؟ اي آدم سخن را بشنو.  
چون تو درخانه نبودي و پس آدم، اگر سخواهی سعادتمند باشی کار بکن!  
برادرم گريان آمد. احمد زده شد.

## تعزیت و انقلاب کلمات عرب

در افغانی بعض کلمات منقلب بوده که صیل عروف آن برحال خود مگر در ترتیب  
مقدم و موخر میشود - که از اینکله چند بطور معمونه ذیلاً تحریر میشود :-

|                 |             |
|-----------------|-------------|
| صدرا            | بغ، غن، غلت |
| بهار            | پرسی        |
| شهر             | زمی         |
| زمین            | منکه        |
| روز             | رُوح        |
| ای              | پنه         |
| دلوت عالاً ساکن | غندی، غرونگ |

و غیره که هر دو صورت آن صحیح و درست بوده صرف به معاوره و لجهجی  
اقوام تعلق دارد .

همین بعضی صروف تبدیل و یا یکی در ان زیاده و یا کم میشود :

|             |         |
|-------------|---------|
| پکنی        | پکی     |
| (نان جواری) | سُورپاک |

|                  |                |             |        |
|------------------|----------------|-------------|--------|
| (سحری)           | پیشلی          | پیشتری      | پیشمنی |
| (دوخ)            | شلو عبہ        | شروعہ       | شوعلہ  |
| (شیر)            | شیدارے         | شودے        | شودہ   |
| (رہمان)          |                | ولہ         | بلہ    |
| (رگردانیدن)      | زغروں          | لغروں       | غروں   |
| (خواہیده)        | بیدہ           | ویدہ ، اودہ |        |
| (ختین)           |                | رمبی        | لمبی   |
| (مناز)           | لوج            | نموج        | موچ    |
| (آفتاب)          | لر ، نمر ، نور | مر          |        |
| (درخت)           | نجلی ، جلی     | جنی         |        |
| (زندگی)          | زوند           | جوند        |        |
| (زبان)           |                | زید         | وزہ    |
| (ادہ بڑ)         |                | برہ         | وزہ    |
| (ماہتاب)         | سپیعہ بڑی      | سپیعنی      | سپیونی |
| (پر فانہ نایینی) | سپردی          | سپردی       | سپردی  |
| (وزما)           | ذموبن          | زمونی       | خموں   |

۹۷

زود زر ثر

|        |      |        |        |
|--------|------|--------|--------|
| ثیره   | زیره | ثره    | زرد    |
| سیوری  | سوری | سپوری  | سیوری  |
| سوار   | سور  | سپور   | چپور   |
| پهمن   | خرر  | چپور   | بیوه   |
| ترن    | ویوه | بیوه   | نیمه   |
| نسلسه  | تبنه | نیمه   | منعومی |
| بنرعا  |      | منعومی | منعومی |
| اکمال  |      | اویس   | اویس   |
| شندن   |      | ومن    | ومن    |
| اوریدل |      | هوس    | هوس    |
| باریدن |      | اوریدل | اوریدل |
| اینله  |      | هینله  | هینله  |
| کلاه   |      | خوله   | خوله   |
| بینی   |      | پزه    | پزه    |
|        |      | ونغره  | ونغره  |

### متادفات

در افغانی بسیار لغات بود که معنی آن یکی میباشد مثلاً :

تناری، وچولی، پنهانه (پشتو)

بارخو، ننگی (رضار)

خورا، ریشت، بیخی (نهایت، خیلی)

دوفمه (مرجع) تکله (رمان)

تلتك، برمعتن (لحاف)

انار، نوگوس، انگوپی (دانار)

مرچمه، پنه، کوسه، کچه (پیزار)

ماندینه، ارتقینه زایپه، (زوجه)

هلک، دُرکی زنکی (بچه)

شلوپه، اوردو (دوغ)

شیدے، پی (شیر)

بره، تیزه (سنگ)

پزه سونگه (بنی)

پچنی، کمکی، دروکی (خورد)

شَرْمَيْنَ ، لِبُودَ (گرگ)

چوغلَه چخنَه (نخشک)

بِيجَلَه بِيلَه (بجل)

بعضى اقوام سين را بثنين بد ميكنند مثلاً :

راشه ، راشه (بيا)

شتَه شته (هست)

خَدَسو ، خَدَشو؟ (چه شد)

## ضرب المثل ومحاورات

ضرب الامثال، ومحاورات در هر زبان اهمیت مخصوصی دارد.  
زبان افغانی که دارای ضرب الامثال ومحاورات برجسته است باید آموزش  
از این خاموش بناسشد.

لہذا ما اولاً تعریف ضرب المثل ومحاوره و ثانیاً برخی طور مثال نمونه  
محی نویسیم

### (تعریف)

(۱) ضرب المثل یک حصه کلامی است که بصورت شاهد مداعا و اثبات  
مطلوبین لفظی آورده میشود، و این کلمات بتواتر در همان زبان  
آمده و مستعمل باشد.

(۲) محاوره پاره کلامی است که برای تغیر کدام مداعا گذشته استعاره  
شده باشد، و یک تلازم شدید است با ضمنون مستعار له داشته باشد  
که بذکر محاوره فوراً انتقال فکر سایع بجانب مستعار به حاصل شود.  
(ضرب المثل)

(۳) خیل عقل دلایلی مل کردار خویش فیق راه است

- (۲۲) بے عقل دومن په بل نه کوی لکه شخص احمق آنقدر خساره را بدگیری  
نمیزند مثیلکه بخود په جان
- (۲۳) تو په عقل دوست هوپساد رز دوست نادان، دشمن دا نا  
دشمن بند دهی بهتر است
- (۲۴) دیباکا ره خدا ای بیزاره زر شخص بکار خداوند بیزار است
- (۲۵) برخی و پشه، مر و نه کوره در تقييم حصه ها مراعات شخص اکرده باشد
- (۲۶) پروالدچه او به تللى و بیما در جوئیکه آب فته باشد، یک قتی  
هم پکن بخی باز هم میروه
- (۲۷) چد یولو روئیه تر ملاوی هفته که یک اس را در کرد اشته باشد  
نه هم مد رغوه ازو هم بیزار شو
- (۲۸) ورورکه دهی مرکی و ملوقد بیار درت اگر کشد، به آهابت  
نه اند از ازد نه غور چوی
- (۲۹) نظری لد دشمنه پکما بشنه خانه پراز دشمن خوب است  
نه که خالی از دوست باشد
- (۳۰) گومل پر بے اینتی بند دهی از کشن برا در گذاشتن گومل  
نه ورور ورثی بهتر است

- (۱۱) میوهه مَرَکَه مراده نه مه و کوه مردا بکش مگر مردی او را ضایع مکن  
 (۱۲) پُر دی کت تر نمیوشیدو ذی چار پای سیگانه فقط تایم شب از لست  
 (۱۳) دبل ترزوی خیله لور بنه زه از پرسیگانه دختر خود بهتر هست  
 (۱۴) شیل و سوی مسنتے پُو کی سیک به شیر سوخته باشد مارا پف نه  
 (۱۵) سل و ومه نیو ده مه هره صد نفرت به میره، یک قرت نه میره  
 (۱۶) وا بنگی پر زی جای شلین هی رسما ان بر جای باریک میگله  
 (۱۷) چه غل نه که دی پاچا همد بار بون کرد زد نیستی از پادشاه مت رس  
 (۱۸) پوره ! پورک د کوه دو کوه ای قرض ! دو خانه را فرار دگم نمود  
 (۱۹) دزور و دا بد پرلو په خیزی آب شخص زور او را بر سر بالای بالا شو

(محوارت)

- (۲۰) سنگ بیاره د، (کنایه از قمیست)  
 (۲۱) د بزی او ری  
 (۲۲) تو واله نه چن هی، پوری نیوست از جوی او اتش گذشتاد، (کنایه از بازی داد)  
 (۲۳) پنج سه گوئی پ خوله نیستی  
 (۲۴) سویه گریو نه ایستی  
 (۲۵) د وی د تجی له سه محله کو آ  
 (۲۶) بخ په یود لاس په ییختل
- برچشگشت بدم فرد برد (کنایه از حرص بیاره)  
 سرگای بگردن (کنایه از تکرو تامل هست)  
 نار از سترا به روک (کنایه از افراط فحشی)  
 روی بیکدست شستن (کنایه از بی لحاظی)  
 عدم مراعات است

- |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                           |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>۷۶) تریپه دفوگو تو پهول<br/>         افتاب باید و نیکست نهان بودن دکنایه از پنهان مود<br/>         حق صریح واشکار است )<br/>         با هم کبوچ برآمدن (کنایه زکمال سوائی است)<br/>         دست بر سرتیر کردن دکنایه از رحمت شفقت است<br/>         خون دل خوردن (کنایه از رحمت بسیار است<br/>         آتش بد نان بردا (کنایه از تعجیل نمود)<br/>         دفع خالی را حرکت دادن (کنایه از<br/>         کوشش بیجا )</p> <p>۷۷) کوشخ ته سره و تل<br/>         پرسن لاس تیر قول<br/>         دزده وین خورل<br/>         او ریپه خوله قرل<br/>         تشی شلو میه شاربل</p> <p>۷۸) او بندغلبلول<br/>         آب عربال کردن (کنایه از گذاره نمودن و<br/>         شب تیر کردن ) شمرن</p> <p>۷۹) ترچاره لاندی سا آچول<br/>         زیر کار رفس زدن (کنایه از دم غمینت<br/>         کار و خود را در آب برد ) (کنایه از دید بلک خود )</p> <p>۸۰) خپله چاره پد او بوکی نید<br/>         کلخ بردار آی فلندهان (کنایه از کاری سراس<br/>         و از سرتیر کردن ) نمودن</p> <p>۸۱) په مردار و ادبی کی در بدل<br/>         و رآ بد مردار استاد (کنایه از محض زیاد<br/>         امیه کل الود کردن (کنایه از بجهان چوی )</p> <p>۸۲) او بند خر قول</p> |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

۱۰۲

- |                                                                                                   |                                        |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------|
| سپید چشمی کردن (کنایه از بی حیایی)<br>کفن را پاره کردن (کنایه از ناجوی<br>مرگ و هلاک صحبت یا فتن) | (۱۹) سین سترگی کول<br>(۲۰) کفن خیر قول |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------|
- 

### منظومه

( این متنظومه را جناب سیدین خان نظم مطبوعه قند نار پینتو و پارسی محتاط  
 سروده است که ایات پینتو و پارسی در یک جهت )

هر یو پید در بار دپاک رب شالر هم په باطن دصدق هم ظا  
 غواه و توفیق دشکو پرهزای او در دود وا یو پر حبیب خلای  
 متوكل یورب مونا صردی چه بند بخت و شرف مظا هردی  
 کمک تشكیر چه رائے کی قدرت نهول په اخلاص دد عظیم نهفت  
 پنهان لیک دمور بی پینتو هم دنبه لوت هم دار و بداف  
 نن معاف بوزمادی راحت  
 هر سی فخر کمک په داشت  
 رهبر شند اکثر اهل وطن به دلیل و حکایت روشن

۱۰۵

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                             |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| گوید این نکته نای فوآ موز :<br>گوش کن نکته چو در تمیں<br>همینه شنی بخیل سیموده<br>طبع خود را کمی مهذب کن<br>طفل خود را بعلم خواهانند<br>اپنین از ره سخن دانی :<br>علم خیر کثیر دخالق دای<br>فارسی هم و لوله له دشانه<br>که نه استاد خواند شنی به<br>سه شتابم سوی عرضیه نویس<br>بنویس یک عرضیه پستون<br>قیمت آن عرضیه همیدانی<br>غواص پستون پر غشت و راحت<br>اود پستون په صدق ممنون دی<br>تول په تحریر یکی خیله و ما<br>چه لزو خیل قلم له اشا ته<br>هست یکسان سوا فرق و دسان | هر کیک او لاد خویش را هر روز<br>کای دل و جان من عزیز گزین<br>زانک در هر کجا پرا گشته<br>خوش بیار و بسوی مکتب کن<br>آن کسانکه قدر دادنا نند<br>گوید ش بازبان افغانی<br>ذفیه دا کا و عجب منه لایق دی<br>وا یه پستون کتاب ساد جانه<br>اکه ماند یم با خط نیمه<br>چون ندارم سواه باتا میس<br>کای برادر برایمن اسی تو<br>اجرت توست نیم افغانی<br>فارسی خوانان ز موبن عزیز<br>خلکه هر یو دزاده پستون دی<br>بلکه هر قوم چه گوزی پر دنیا<br>موبن دلی شوت نور جهان پا ته<br>هر کجا با قلم زبان هر از |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

دست حاجت زماله دے یا ته  
خشدش اوں چه خلقوں لا کی؟  
چه وطن دی تمام مالا مال  
لبر سه منصف ہ وقت دارو پڑ  
مہ جلاکبندہ وروردہ یوهہ سه

دا زید بنو ویلے ڈہ مؤمنا ته  
دا قلم مؤوز ما پیدلاس را کی  
پورہ دینجتہ قلم لرم لیکو ال  
مریخبار سه وادزہ دا پشنتو  
زما پد پینتو قم کی راگھ سه

### خاتمه دکتاب

شود مجلس دینتنو نصیف  
ہشت نامش "علم پینتو"  
پوہ، بدشی هر سری پهار زبداف  
لفظ فغان معنیش دا ند  
ھم دیل ھم لیکل د فرمائی  
سہیل آید بر او زبان دانی  
چه دھر چاک تو قریب تلو ده  
شوہ په تلوار چه گوری هر لونہ  
چہ روئیا نے دخنجی پر دینا  
عاسقان تما صہ دینا شو

کھرو تسلیم چه داد ھم تالیف  
نسیو جامع د سفید و نکو  
لیک، سوی دوارہ نازیم پینتو  
ہر کہ از خاص عام برخوا ند  
ھر برا درجہ دا کتاب والی  
تا بد اندر سواد افغانی  
شہ بندھ جھوپید سهلہ دینتو ده  
بیل، د وہ اوسی غوبہ رانو ده  
قد ده پینتو ده دلربا لیلا  
کاخہ ارس جہ سر پہ دینا شو

۱۰۷

سید" این نظم شیر و شکر داشت در بنونک زبان ملی سفت

## امضا

کتاب دوم افغانی "علم پیتو" از طرف مجلس تایف پیتو به امروزه ایات  
و، ج سردار اعلی نائب احکومه صاحب تایف و تصحیح شد، میدست  
که برای فوآموزان مفید واقع گردد، اگر هوسه در آن واقع  
شده باشد به نگاه عفو دیده شود.

صالح محمد بدیر معارف پیرزا محمد غلطک عضو خبرن ادبی حاجی ولی محمد مخلص  
محمد يوسف معاون طبیع افغانی قادم از انجمن عضو خبرن ادبی م، عبد صالح عضو خبرن ادبی  
عبدالحجی بی بی طبیع افغان عبد لغفور غزوی سید حسین نظم مطبع

۱۰۸

## غلط‌نامه کتاب

لطفاً اول کتاب را تصویر فربوده، بعد از آن بخواندن آغاز شود

| صیغه         | خط              | سطر | صفه |
|--------------|-----------------|-----|-----|
| هوس          | هوس             | ۱۱  | ۸   |
| از خواص      | ز خواص          | ۱۲  | ۱۲  |
| مبلمه        | مبله            | ۱۳  | ۱۳  |
| در و دشت قلم | در و دشت قلموند | ۱۰  | ۱۹  |
| خوک بد و ای  | خوک چه بد و ای  | ۶   | ۲۲  |
| نیکی کرد     | نیکی کند        | ۷   | ۲۴  |
| بیخوانند     | بیخواند         | ۷   | ۲۵  |
| منگول        | منگول           | ۱   | ۳۳  |
| این شیره نا  | این شیره نا     | ۱۱  | ۳۶  |
| نُوك         | نُک             | ۱۸  | ۳۰  |
| مکتبه تعلی   | مکتبه تلی       | ۵   | ۴۶  |
| آینجا        | آنجا            | ۷   | ۵۲  |
| آنجا         | آینجا           | ۱   | ۵۳  |

|                  |                         |    |     |
|------------------|-------------------------|----|-----|
| فعل متعدد ماضی   | فعل متعدد               | ۷  | ۶۵  |
| فُرُور           | دُورُور                 | ۹  | ۷۷  |
| مریه             | مری                     | ۱۵ | ۸۰  |
| بَر              | دیر                     | ۱۱ | ۸۱  |
| دقندهار          | تهدقندهار               | ۱۵ | ۸۵  |
| فلسفانو          | دِلَامْ فِلِسْوَافَانُو | ۱۲ | ۸۷  |
| په ظلم           | به ظلم                  | ۱۳ | ۸۸  |
| ترا              | شمارا                   | ۹  | ۹۰  |
| بِتْ قُسْمِيْدِم | قسم شما باشد            | ۱۲ | ۹۰  |
| بازکن            | بازکنید                 | ۱۲ | ۹۰  |
| ترا              | شمارا                   | ۱۵ | ۹۱  |
| ته دخلای         | ته دخلای                | ۱۵ | ۹۰  |
| بردار            | بردارید                 | ۱۶ | ۹۰  |
| چه ته            | چه ته                   | ۱۶ | ۹۱  |
| پیش تو           | پیش شما                 | ۶  | ۹۲  |
| که تو            | کر شما                  | ۷  | ۹۲  |
| باش              | باشید                   | ۷  | ۹۲  |
| لغات بوده        | لغات بوز                | ۲  | ۹۸  |
| کردید            | کردی                    | ۱۱ | ۱۰۱ |
| یودید            | یودی                    | ۵  | ۱۰۲ |

۱. آنکه کتاب و مصلح نگ عبدالوهاب قندماری )

## بخوا ننده محترم کتاب :

درین کتاب نسبت به قواعد صرف بخوا، ساعات جلوه و معاورات  
بیشتر شده است، تا بخوا نندگان محترم در آن موضوع زبان ملی فعالی  
خوبتر کرک کند

حکایاتی جه اکبر  
عشقی  
خوشمه کمال الشفاه

در سطح قدیمی از گرانی جناب رشیدی خان تنظیم طبع شد